



سه نوع از ایمانداران

ویلیام ماریون برانهام

جفرسونویل، ایندیانا
E-1124-64

سه نوع از ایمانداران

ویلیام ماریون برانهام
جفرسونویل، ایندیانا
۶۳-۱۱۲۴E

Three Kinds of Believers

William Marrion Branham
Jeffersonville, Indiana
63-1124E



www.bargozidegan.net

۱. سرهایمان را خم کنیم. با سرهای خم شده و قلب‌های فروتن، می‌خواهم بدانم چند نفر می‌خواهند در دعا به یاد آورده شوند. دست‌هایتان را بلند کنید. بگویید: "خداوندا! من را به یاد بیاور. اوه خداوندا!" تعدادی درخواست اینجاست، دستمال‌هایی که روی میز قرار دارند.

۲. پدر آسمانی عزیز! یک بار دیگر زیر این سقف جمع شده‌ایم، جایی که بارها ما را ملاقات نموده‌ای. محبت خود را برای ما روشن ساخته‌ای، چنان‌که ما فروتنانه سعی می‌کنیم، تا محبت و عشق خودمان را بخاطر کارهایی که برای ما کرده‌ای، ابراز نماییم. و امشب، بعنوان قومی نیازمند به تو نزدیک می‌شویم، چون همیشه محتاج تو هستیم. و مادامی که روی زمین هستیم، می‌دانیم که این تضرع وجود دارد، چون ما در یک نبرد هستیم. و ما... این نبرد رو به فروتنی است و تو وعده دادی و گفتی که دشمن چطور مانند یک شیر غرآن خواهد بود. او به میان قوم افتاده و می‌توانیم این را در هر کجا ببینیم، مثل یک شیر غرآن هرچه را که بتواند می‌بلعد، زیرا می‌داند زمانی اندک پیش رو دارد؛ اما ما پدری داریم که مراقب فرزندان خویش است. و امشب با درخواست‌هایمان به سوی تو می‌گریزیم، ای خداوندا! دعا می‌کنیم تا این را به ایشان عطا نمایی.

۳. و این دستمال‌هایی که اینجا قرار دارد، ای پدر! به این معناست که یک‌جایی در کشور، افراد بیمار هستند. این ندای نیاز آنها به توست و به تو ایمان دارند تا با ارسال این

دستمال‌ها ایمانشان را در اینجا بسنجند. خداوندا! عطا کن تا هر یک از آنها شفا یابند.

۴. خداوندا! چند لحظه قبل داخل اتاق قوّت عظیم تو را دیدیم، باز گرداندن حافظه‌ی کامل به پسری که گم شده بود. ما هر بار و هر بار، قوّت عظیم تو را می‌بینیم. با حرکت در بیماران، افشای اسرار قلب‌ها و نشان دادن افراد و قرار دادن آنها در یک نظم. شکر تو می‌کنیم خداوند خدا! زیرا این فراتر از هر انسانی است. این فراتر از چیزی است که هر یک از ما بتوانیم بدانیم که تو چطور می‌توانی همان مورد را افشا کنی، چه کاری را کرده و چگونه است. این تو هستی ای پدر! و ما می‌دانیم که "کلام تفتیش کننده‌ی قلب و ممیز افکار و نیت‌های قلب است." ^۱ پس ما از این بابت شکرگزار تو هستیم.

۵. و حال خداوندا! ایمان داریم که اینک قوم با سرهای خم شده به این امور فکر می‌کنند و این روح‌القدس است که با آنها سخن می‌گوید. عطا کن تا هر یک از درخواست‌هایشان اجابت شود. خداوندا! امشب نجات یافتنی‌ها را نجات بخش، باشد تا امشب گم‌گشتگان بیابند و نجات یابند.

۶. از دیدن این همه لباس تعمیر خیس، قبرهای گشوده شده و گناهان کهنه‌ی دفن شده، برای آنها بسیار شکرگزار هستیم و از این بابت شکر تو می‌کنم، پدر! باشد تا آنها مابقی ایامشان را در تازگی حیات گام بردارند. این را به واسطه‌ی نام عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین!

۷. خداوند به شما برکت بدهد. عطا کند تا خواسته‌ای که در قلبتان داشتید، اجابت شود.

۸. حال، به گمانم بیلی ^۲ گفت که برادر ویلر ^۳ نوزادی دارند و می‌خواستند تا تقدیم یا چیزی دیگر. درست است یا اشتباه می‌کنم؟ [برادر نویل می‌گوید: "به نظرم سه یا

^۱ اشاره به عبرانیان ۱۴:۱۳

^۲ Billy

^۳ Brother Wheeler

چهار کودک بودند." بسیار خوب. اگر می‌خواهید اکنون آنها را بالا بیاورید. خوشحال خواهیم شد اگر مشایخ برای تقدیم پیش بیایند و بر این کودکان دست بگذارند. سعی می‌کنیم که خیلی کوتاه این کار را انجام دهیم. و می‌خواهیم که دوستان، این فرزندان، این جواهرات کوچک را که خداوند به ایشان بخشیده است، پیش بیاورند. همیشه سعی می‌کنیم تا راهی برای آنها مهیا سازیم، چون نمی‌دانیم که فردا چه چیزی را در بر می‌گیرد.

۹. مادرم همیشه به من می‌گفت: "کاری را که امروز می‌توان انجام داد، به فردا واگذار مکن." درست است، چون نمی‌دانید که فردا چه اتفاقی می‌افتد. ولی می‌دانیم که فردا در دستان کیست. این نکته‌ی اصلی است، می‌دانیم که فردا در دستان کیست.

۱۰. برادر ویلر! خداوند خدا به شما برکت بدهد. و این هم خواهر ویلر است. از آشنایی با شما خوشحالم. و من... تا جایی که می‌دانم، این نخستین بار است که افتخار آشنایی با شما را می‌یابم و این کودک شماست. اسم او چیست؟ [خواهر ویلر می‌گوید: "کارلنا ربکا."]^۴ خوب، چه دختر کوچولوی زیبایی! او بسیار زیباست. حال، کارلنا ربکا ویلر کوچک.

۱۱. برادر ویلر، یکی از شماسان کلیسای ما در اینجاست و خدا وصلت آنها را با این فرزند کوچک برکت داده است. به گمانم، می‌دانم، شما دو دختر دیگر هم دارید، این طور نیست؟ [برادر ویلر می‌گوید: "سه دختر."]^۵ سه دختر دیگر. تا جایی که متوجه شدم آنها دختران بسیار خوبی هستند و دعا می‌کنم تا خدا ربکا را مانند آنها بسازد. و می‌دانید، این باعث رضایت همه‌ی شما خواهد بود. این طور نیست؟ درست است، چون آنها فرزندان بسیار خوبی هستند.

۱۲. نمی‌دانم، می‌گذارد او را در آغوش بگیرم، یا نه؟ ولی اگر نگذاشت، بر او دست‌گذاری خواهیم کرد. ربکا! دوست داری بیایی اینجا پیش من؟ می‌خواهی تو را بغل کنم؟ این خیلی خوب است. چه دختر کوچولوی زیبایی! حال، سرهایمان را خم کنیم.

۱۳. پدر آسمانی عزیز! امشب در برابر شماسی ایستاده‌ایم که به راستی جایگاه خوبی را حفظ کرده است، چون یک شماس می‌بایست بی‌ملامت باشد، شوهر خوبی برای همسرش باشد و به خوبی خانواده‌اش را کنترل کند. چون، اگر او نداند که چگونه خانواده‌ی خود را کنترل نماید، چگونه می‌تواند خانه‌ی خدا را کنترل کند؟ و شکر می‌کنیم که این برادر با این معیارها مطابقت دارد و روح خدا را در او می‌بینم.

۱۴. و اینک او دختر بچه‌ی خودش را می‌آورد تا تقدیم شود. تو او را در آغوش ایشان قرار دادی تا رشد کند. و خداوند! چقدر شکر گزاریم که اشتیاق قلب آنها این است که او نیز مانند سایر خواهرانش باشد. عطا کن ای خداوند! تا این نیز به همان صورت باشد. و خداوند! زندگی این کودک یک خدمت عظیم به تو باشد. ای پدر! و اکنون به نام عیسای مسیح، این فرزند را برای حیاتی در خدمت به تو تقدیم می‌کنیم. او را سلامت و قوی بساز، باشد تا عمری طولانی داشته باشد؛ اگر ممکن است، تا وقتی که عیسی می‌آید. و بعد، پدر! ایمان داریم که او در راهنمایی مسیح زندگی خواهد کرد، پس زندگی او را برای زندگی در خدمت به تو تقدیم می‌کنیم. آمین!

۱۵. خدا به تو برکت بدهد، ربکا! و خدا به شما برکت بدهد، برادر ویلر! و خواهر ویلر! خداوند با شما باشد.

۱۶. حالتان چطور است؟ حال، این هم یک دختر بچه‌ی دیگر با یک لبخند زیبا بر

چهره‌اش. و اسم او چیست؟ [مادر می‌گوید: "روندا رنی کوتز."]^۵ روندا رنی کوتز، درست است؟ آیا شما از اقوام جسی هستید؟ جسی کوتز؟^۶ ["خیر."]^۷ فکر کردم که... با بعضی از کوتزها در شهر آشنا هستم. آنها را خیلی خوب می‌شناختم، از دوستان قدیمی من هستند.

۱۷. روندا، روندا رنی! ببینم می‌آیی پیش من؟ به محض اینکه تو را به خداوند عیسی تقدیم کنیم، تو را به مادرت بر می‌گردانم. حال، سرهایمان را خم کنیم.

۱۸. پدر آسمانی! همان‌طور که من و مشایخ تو امشب با هم اینجا ایستاده‌ایم، در توافق و در هماهنگی با انجیل، این مادر، روندا رنی را برای تقدیم به تو آورده است. او را برای مراقبت و نگهداری در آغوش مادرش گذاشتی و اولین کاری که او می‌تواند انجام دهد، این است که دوباره او را به تو تقدیم کند. چنان‌که ایوب در ایام قدیم گفت: "خداوند این چیزها را عطا می‌کند." و دعا می‌کنیم ای خداوند! که او را در امنیت حفظ کنی، تا آن ساعت که بخواهی او را ببری. و خداوند! عطا کن تا یک زندگی راستین مسیحی داشته باشد، و الگویی باشد برای دیگران، به خانه‌اش برکت بده و باشد تا در خدمتی کامل و با قلبی راستین به تو تقدیم شده باشد. و حال، خداوند! روندا رنی کوچک را به نام عیسی مسیح، برای حیات در خدمت به تو تقدیم می‌کنیم. آمین! چقدر دلنشین است! خدا به شما برکت بدهد، خواهر!

۱۹. حال شما چطور است؟ [خواهر می‌گوید: "رابرت پاول شَمَل."]^۸ رابرت پاول شین؟ ["شَمَل."]^۹ شَمَل.

۲۰. خوب، اگر... شما هنوز جوان هستید، فکر نمی‌کنم بتوانید در این مورد اعتراضی

بکنید. این طوری به من نخندید. اگر می‌خواهید به چیزی بخندید، به اینجا نگاه کنید. رابرت پاول، چه اسم زیبایی! سرهایمان را خم کنیم.

۲۱. خداوندا! این دختر نزد ما آمده و ممکن است از نظر ما بچه باشد، او می‌خواهد پسر بچه‌اش را برای زندگی در خدمت، به تو تقدیم کند. این ثمره و میوه‌ی وصلت آنهاست. دعا می‌کنم خداوندا! همان‌طور که من و مشایخ بر این نوزاد کوچک دست می‌گذاریم، زندگی‌اش تقدیم به تو باشد. عطا کن خداوندا! اگر فردایی وجود دارد، او حامل پیغامی باشد که اکنون والدینش به آن گوش می‌کنند و دعا می‌کنم تا تو خانه‌های آنها را مبارک سازی. و باشد تا این کودک در هدایت و راهنمایی خدا زندگی کند و یکی از شاگردان محبوب تو باشد. او را در نام عیسای مسیح، به تو تقدیم می‌کنیم. آمین!

۲۲. خوب، او فقط یک پسر بچه‌ی ظریف و زیباست. فقط همین. بله قربان! نمی‌توانستید خواستار چیزی بهتر از آن باشید، می‌توانستید؟ چیزی در دنیا نیست که بتواند بهتر و زیباتر از این موجود کوچک باشد. درست است. همه لبخند می‌زنند. درست است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۳. این یکی از آن دفعاتی است که همسر من به کار من حسادت می‌کند، یعنی بغل کردن این کودک. او عاشق بغل کردن آنهاست. آنها بسیار جذاب و زیبا هستند. ولی می‌دانید، آنها واقعاً محکم‌تر از آن چیزی هستند که ما هستیم.

۲۴. حال، به شما گفتم که داشتم می‌رفتم بیرون... خوب، من فقط ۳۵ دقیقه وقت دارم. پس باید عجله کنم، این طور نیست؟ ببینم. من، من، من منظور من این نیست که در مورد چیزی قضاوت نادرستی داشته باشم یا اینکه چیز اشتباهی بگویم، بلکه واقعاً می‌خواهم به سختی تلاش کنم. چون... می‌دانید، وقتی به انتهای راه می‌رسیم، دیگر آن قدر که باید، فعال نیستیم. می‌دانید، گاهی اوقات بسیار سخت می‌شود، سه جلسه در روز. زیرا...

۲۵. و چیزی که سهم اصلی را دارد، آن رویاها هستند. موعظه کردن من را اذیت نمی‌کند. می‌توانم تمام روز را اینجا بایستیم و این باعث اذیت شدن من نمی‌شود، ولی من... اما آن رویاها و زمانی که مردم در این ملاقات‌ها هستند، این چیزی است که آنها خواستار آن هستند. می‌بینید؟ این چیزی است که بخاطرش اینجا هستند. این چیزی است که نمی‌تواند با دست‌گذاری انجام شود، باید ریشه شناخته شود. اینکه چه چیزی باعث آن شده است، چه چیزی آن را انجام داده و بعد چه کار کند تا از آن بیرون برود، این چیزی است که بخاطرش اینجا هستند.

۲۶. حال، جلسه شروع می‌شود، پس فردا شب... یا، نه، عذر می‌خواهم، چهارشنبه شب در شروپورت، لوئیزیانا^۸ خواهیم بود. اگر هر یک از شما دوستی در آن اطراف دارد، بگویید که به آنجا بیاید. خیمه‌ی حیات،^۹ فکر کنم جایی است که جلسات از آنجا شروع می‌شود، شاید هم در سالن کنفرانس باشد تا فضای بیشتری برای نشستن باشد، البته اگر بتوانند آن را در اختیار بگیرند. اما آنها یک بالکن بزرگ در طبقه‌ی بالا دارند، یک سالن بزرگ در طبقه‌ی پایین و یک طبقه هم زیر آن. پس، من دقیقاً نمی‌دانم که چند صندلی آنجاست، ولی این یک... اگر خیلی بشود، شاید بتوانم به تالاری که کنار آن است برویم که... نمی‌دانم آنجا هم چند صندلی وجود دارد. جلساتی در آنجا داشته‌ام ولی به خوبی بخاطر نمی‌آورم. این یک همایش سالانه است.

۲۷. من سه سال قبل آنجا بودم و یک سری جلسات احیاء را برپا کردیم که از آن زمان تا به حال هنوز به پایان نرسیده است. مدام ادامه دارد. هر روز افراد می‌آیند، نجات می‌یابند، تعمید می‌گیرند و به این صورت با خداوند پیش می‌روند، خادمین و همه به آنجا وارد می‌شوند. و ما فقط... مادامی که به این صورت حفظ شود و من در اینجا بمانم، می‌خواهم که مدام به آنجا سر بزنم، چند کلمه حرف بزنم و ادامه بدهیم.

^۸ Shreveport, Louisiana جنوب آمریکا
^۹ Life Tabernacle

۲۸. حال، این همایش روز چهارشنبه شروع می‌شود و روز یکشنبه به اتمام می‌رسد. صبحانه‌ی تاجران مسیحی هم در... نمی‌دانم... اسم آن هتل را فراموش کردم... به گمانم... وقتی به آنجا برسید به شما خواهند گفت. این صبحانه‌ی تاجران است.

۲۹. شما تاجران که اینجا هستید! دفعه‌ی قبل که آنجا بودیم، خیلی اوقات خوبی با شما داشتیم. خداوند یک ربّی را که اهل حومه‌ی شهر بود، نجات داد. و آه! همه‌ی آن اتفاقاتی را که افتاد، به خاطر دارم. اوقات خوبی در خداوند بود، موعظه در مورد «خون عهد». ما... این چیزی است که یهودی‌ها می‌دانند، خون. "بدون ریختن خون هیچ آمرزشی نیست." می‌دانید.

۳۰. حال برگردیم به کلام. تمام تلاشم را می‌کنم که سر قولم بمانم.

۳۱. و حال اگر خدا بخواهد، یکشنبه‌ی بعد از کریسمس، شاید در تعطیلات و در سفر باشید، اگر مسیرها لغزنده نباشد و شما به زودی به اینجا برسید، قصد داریم تا یکشنبه صبح یک جلسه برگزار کنیم. چه تاریخی می‌شود؟ ["بیست و نهم." "بیست و نهم، روز بیست و نهم که می‌شود یکشنبه‌ی بعد از کریسمس، حال، شاید اتفاقی بیفتد که نتوانستیم در آن تاریخ اینجا باشیم... می‌دانید، از آینده خبر نداریم. ولی اگر هر اتفاقی افتاد، شما که خارج از شهر زندگی می‌کنید، به اینجا بیایید. مثل عزیزانی که از ممفیس^{۱۰} می‌آیند...

۳۲. می‌خواستم برادر آنگرن^{۱۱} سرود «چه عظیمی» را بخوانند. و نمی‌دانم... آیا امشب او اینجاست؟

۳۳. همیشه کارهای زیادی دارم که نمی‌توانم همه‌ی آنها را انجام بدهم. نمی‌توانم به همه‌ی آنها برسم. خدا به شما برکت بدهد، به شما مردم.

۳۴. حال کتاب مقدس را برای خواندن بخش کوتاهی از کلام باز کنیم. چون، اگر کلام من زایل شود، این کلام زایل نخواهد شد. و بعد خدا، به شما، بخاطر اینکه ماندید و به کلام گوش کردید، برکت خواهد داد. "ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا."^{۱۲} درست است؟ حال، همین طور داشتم فکر می کردم... انجیل یوحنا باب ۶ را باز کنید، از آیه ۶۰ تا ۷۱ را شامل می شود. انجیل یوحنا ۶: ۶۰.

۳۵. حال، مدتی قبل در فکر بودم و از پنجره به بیرون نگاه می کردم. داشتم به غروب خورشید نگاه می کردم و اینکه چطور تمام طبیعت دارای یک قانون است. و زمانی که موسم زمستان می رسد، قانون طبیعت به صورت خودکار عصاره‌ی حیات را به سمت ریشه‌ی درخت باز می گرداند و دفن می شود.

۳۶. همان گونه که ایوب گفت: "کاش که مرا در هاویه پنهان کنی و تا غضبت فرو نشیند؛ مرا مستور سازی." حال، فقط همین، «مرا پنهان کنی». می دانید، او طبیعت را دیده بود، درخت، حیاتی که به ریشه می رود، برادر وی!^{۱۳} "مرا مستور سازی و برایم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری."^{۱۴} می بینید؟

۳۷. طبیعت دارای یک قانون است. یک قانون طبیعت وجود دارد و هیچ راهی نیست تا آن را دور بزیند. این قانون طبیعت است. سپس یک قانون روح وجود دارد و برای دور زدن آن نیز هیچ راهی نیست.

۳۸. امروز بعد از ظهر داشتم با یک زوج صحبت می کردم، در مورد اینکه نمی توانید هیچ چیزی را کاملاً نابود کنید و از بین ببرید. بشر نمی تواند نابود شود. می تواند متلاشی بشود، ولی نابود نمی شود. و یک نفر گفت: "خوب، اگر یک تکه کاغذ را بگیریم و

^{۱۲} رومیان ۱۰: ۱۷

^{۱۳} Brother Way

^{۱۴} ایوب ۱۴: ۱۳

آتش بزنیم چه، آیا از بین می‌رود؟" خیر آقا! این فقط به اجزای شیمیایی تجزیه می‌شود، گرمای آتش و مستقیماً به چرخه‌ی گازها وارد می‌شود، چیزی که از ابتدا بود. نمی‌توانید آن را نابود کنید. و اگر جهان به اندازه‌ی کافی دوام داشت، همان گازها و اجزای شیمیایی که در آن تکه کاغذ بود، دوباره بازمی‌گشت و آن تکه کاغذ را تشکیل می‌داد. این دقیق است. شما هم نمی‌توانید نابود شوید.

۳۹. و بعد خدا. اگر هر چیز یک رستاخیز داشته باشد، یک بازگشت دوباره و هیچ نابودی نباشد، رستاخیز عادلان هم وجود دارد. بله و ما باید دوباره بازگردیم. این تنها چیزی است که در این مورد وجود دارد. هیچ راه دیگری نیست. مهم نیست که شما سوزانده شده باشید، غرق شده باشید، یا هر اتفاق دیگری که افتاده باشد، نمی‌توانید از بین بروید.

۴۰. یادتان باشد که وقتی خدا گفت و جهان هستی بوجود آمد، هر ذره‌ی شما آنجا بود. او همان موقع بدن شما را در اینجا قرار داد. و هیچ چیز به جز خدا نیست که بتواند آن را از میان ببرد. همه چیز دوباره در دستان اوست. می‌بینید؟ و این اوست، یعنی خالق؛ خالق، کسی بود که وعده را داد، پس اطمینان داریم که یک حیات ابدی وجود دارد. و اکنون این تضمین را در قلبمان داریم که یک حیات جاودانی داریم، حیات ابدی که نمی‌تواند بمیرد و اکنون در ماست. بسیار خوب.

۴۱. انجیل یوحنا باب ۶. بیایید با انجیل یوحنا باب ۶ از ابتدای آیه‌ی ۶۰ شروع کنیم.

"آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند، گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواند آن را بشنود؟»^{۶۱} چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر مهمه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟»^{۶۲} پس اگر پسر انسان را ببینید که به جایی که اول بود صعود می‌کند، چه؟^{۶۳} روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، (این خود اوست) روح و حیات است.

(او چه گفت؟ «من راستی و حیات هستم.»)^{۶۴} ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.^{۶۵} پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد، مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»^{۶۶} در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند. (کلام سخت، می‌بینید؟ نمی‌توانستند آن را بپذیرند.)^{۶۷} آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟»^{۶۸} شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوندا! نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»^{۶۹} و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی. (خدای من!)^{۷۰} عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.»^{۷۱} و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود."

۴۲. حال اگر تمام تلاشم را بکنم تا در ۳۰ دقیقه به اتمام برسانم، شاید باید این را بعنوان موضوع امشب در نظر بگیریم و می‌خواهم در مورد «سه نوع از ایمانداران» صحبت کنم.

۴۳. و من همیشه در این مورد با خودم فکر کرده‌ام. با خود فکر می‌کردم که: "خوب، به گمانم امروز بعد از ظهر بالاخره این را موعظه خواهم کرد."

۴۴. دسته‌ی اول ایمانداران هستند، سپس ایمانداران ظاهری (ایماندارنما) و بعد بی‌ایمانان. حال این موضوع کامل است. اما با همان اطمینانی که ما امشب اینجا نشسته‌ایم، آن گروه همیشه با هم جمع می‌شوند. هر جایی که قوم جمع می‌شود، این گروه را می‌یابیم، همیشه یافته‌ایم و احتمالاً تا زمان آمدن خداوند، همواره خواهیم یافت. و می‌خواهم امشب، وقتی از این سه گروه صحبت می‌کنم، خودمان را در آن تصور کنیم و ببینیم که در کدام دسته قرار داریم.

۴۵. حال، یادتان باشد، من اینجا در حال صحبت با... این کلیسا امشب دوباره مملو از جماعت است، راهروها و کنار دیوارها، ولی من همچین دارم با سرتاسر دنیا صحبت می‌کنم. می‌بینید؟ این نوارها توسط خادمینی که عهده دار این کار هستند، به سرتاسر این جهان منتشر می‌شود.

۴۶. حال، می‌خواهم درباره‌ی سه گروه مختلف از ایمانداران صحبت کنم. حال یادتان باشد، ایمانداران؟ موضوع من درباره‌ی ایمانداران است. یکی از آنها یک ایماندار راستین است، بعدی یک ایماندار ظاهری و بعدی یک بی‌ایمان است. می‌بینید؟

۴۷. حال، نخستین گروهی که می‌خواهیم درباره‌ی آن صحبت کنیم، ایماندار است. چون فکر می‌کنم او باید نخستین باشد، چون او کسی است که به راستی ایمان دارد. حال، درست به همان صورتی ایمان دارد که شاگردان در اینجا داشتند. می‌خواهیم این بخش کلام را بعنوان نمونه و الگو بخوانیم. حال، اولی یک ایماندار است، یک ایماندار راستین. "و ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا." کلام خدا که همان مسیح است. می‌بینید؟ ایمانداران.

۴۸. اکنون، تابحال به این چیز عظیمی که این ایماندار اظهار کرد، توجه کرده‌اید؟ نیازی نیست که یک ایماندار به طریقی که دنیا به آن زیرک می‌گوید، زیرک و باهوش باشد. او مجبور نیست سعی کند همان‌طور که مردم می‌گویند تحصیلکرده باشد؛ شما نیازی ندارید. شما... این فردی که چنین اظهار داشته، خود کتاب مقدس می‌گوید که او هم «بی‌سواد» و هم از «جاهلان» بود. پطرس، او هرگز بعنوان یک فرد باهوش و بادانش شناخته نشده بود.

۴۹. اشعیا باب ۳۵ می‌گوید: "و آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریقی مقدس نامبرده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهد کرد."

۵۰. امروز بعد از ظهر داشتم با یکی از شماسان صحبت می‌کردم. داشتیم در مورد توسعه‌ی پل‌ها و این پل جدید صحبت می‌کردیم. گفتم: "امروزه توسعه‌ی زیادی روی آنها و نه‌رها پدید آمده است." و گفتم: "ولی یک توسعه‌ی عظیم هست که از زمین به جلال می‌رسد. اسمش هست «شاهراه پادشاه». و ناپاکان از آن عبور نخواهند کرد. درست است. این طریقی است که توسط خداوند ما مسیح، مهیا شده است. مسیری که از این زمین به سرزمینی دیگر بسط یافته است. و ناپاکان از آن گذر نخواهند کرد.

۵۱. پطرس، این فرد بی‌سواد، از یک... او آنجا ایستاده بود. او کلام کاملاً آشکار شده‌ی آن دوران را دید، اینکه خدا وعده داده بود یک نبی در میان آنها خواهد برخاست. شمعون فرد سخت باوری بود، چون مقلدین بسیاری در آن زمان وجود داشتند. اما وقتی که او کلام ناب و آشکار شده‌ی آن دوره را دیده و می‌شنید که به درستی او را می‌شناساند، به راستی قانع شد که او کیست. او کسی بود که وقتی از او پرسیده شد، گفت: "خداوند! نزد که برویم؟"

۵۲. زمانی که جمعیت داشت جدا می‌شد، ایمانداران، بی‌ایمانان و ایمانداران ظاهری، هر سه آنها در میان یک جماعت بودند، تفاوت میان ایمانداران و بی‌ایمانان و ایمانداران ظاهری را می‌توانیم در همان باب، در آنجا پیدا کنیم. و چون عیسی کلام را آن‌گونه که گفت، گفته بود، این باعث جدایی و متفرق شدن جماعت او شد. این می‌بایست تحقق می‌یافت.

۵۳. او تا زمانی که بیماران را شفا می‌داد، فرد بزرگی بود؛ اما وقتی به تعلیم و نبوت رسید، این چیزی بود که پوسته را از گندم جدا کرد. می‌بینید؟ پوسته فقط دور گندم را می‌پوشاند و خود آن گندم نیست. پوسته قابل استفاده نیست. هیچ چیز در آن نیست، هیچ حیاتی در آن نیست. این فقط سبوس است و نمی‌تواند با گندم باقی بماند. این هم ارث با گندم نخواهد بود. و همچنین این... چیزی که از آن صحبت می‌کنیم، دانه است. قلب دانه‌ی گندم.

۵۴. حالا توجه کنید، پطرس متقاعد شده بود که او ماشیح است. حال، اینکه سایرین چه می‌گویند، هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کرد. اینکه کاهنان چه می‌گفتند، هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کرد. برای شمعون پطرس مهم نبود که کلیسا چه می‌گوید. او خودش متقاعد شده بود.

۵۵. عیسی به او گفته بود، وقتی از او پرسید: "مردم مرا که می‌گویند؟"

۵۶. "برخی می‌گویند یک نبی، برخی یکی از انبیای قدیم که برخاسته و برخی موسی یا الیاس یا کسی دیگر." او گفت: "از تو می‌پرسم. تو چه فکری می‌کنی؟"

۵۷. و پطرس گفت: "تویی مسیح پسر خدای زنده." ۱۵

۵۸. او گفت: "خوشبحال تو پسر یونا، شمعون پسر یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو مکشوف نکرد. هرگز این را از یک کتاب یا یک اعتقادنامه یا از یک کاتشیزم نیاموختی. تو... پدر من که در آسمان است، این را بر تو مکشوف ساخت." این یک ایماندار اصل است، مکاشفه‌ی روحانی کلام. می‌بینید؟ ... "تو هستی شمعون و بر این کلیسا، مکاشفه‌ی اینکه من که هستم، کلیسای خود را بنا خواهد نمود و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت." می‌بینید؟ عجیب نیست که پطرس گفت: "نزد که برویم؟" عیسی برگشته و گفت: "شما نیز می‌خواهید بروید؟"

۵۹. و آنها گفتند: "خداوند! به کجا و نزد که برویم؟ چون کلام حیات نزد توست. تو تنها شخص هستی."

۶۰. زیرا، او نه تنها کلام حیات را داشت، بلکه خود کلام حیات بود. او کلام حیات بود و شمعون کاملاً او را شناخته بود. و زمانی که آن را شناخت، چیزی بود که در خود نگه داشت. چون بر او مکشوف شده بود که کلام او زنده بود.

۶۱. حال، این یک ایماندار ناب و اصیل است، وقتی روح القدس بر اوست؛ نه اینکه توسط چیزهای دیگر ترغیب شده باشد. بلکه وقتی روح القدس خود کلام را بر شما مکشوف کرده باشد. و شما ببینید که کلام آشکار شده، اثبات شده، سپس روح خدا آمده و وارد آن دوره می‌شود، برای کلام آن دوره و آن را ظاهر و آشکار می‌نماید.

۶۲. یک انسان اگر آن را می‌شناخت، چطور می‌توانست از ایمان آوردن به لوتر^{۱۶} باز بماند؟ لوتر یک اصلاحگر بود. روح انسان، برای اصلاح شدن پیش رفت. و سلی^{۱۷} نیز به همان ترتیب. آنها باید به آن ایمان می‌آوردند. می‌بینید، این پیغام، پیغامی بود برای کلیسا. این دقیقاً چیزی بود که اتفاق افتاد و چیزی است که باید واقع شود. باید به آن ایمان داشته باشید.

۶۳. ما اینجا هستیم، در انتهای عصر لائودیکیه. و آموخته‌ایم که در عصر لائودیکیه، مسیح بیرون از کلیسا بود، حتی داشت بر در می‌کوبید و سعی می‌کرد تا به داخل بیاید. پس وقتی می‌بینیم که این در حال اتفاق افتادن است، می‌دانیم که در چه دوره‌ای زندگی می‌کنیم.

۶۴. و بعد، ما در انتهای تاریخ این جهان هستیم. اکنون کتاب رو به اتمام است. یک روز خط آخر بر آن حک شده و به انتها خواهد رسید و پس از آن، دیگر زمانی نخواهد بود.

۶۵. یک نمایش غمگین عظیم ترتیب داده شده است و فرشتگان بر آسمان‌ها ایستاده و نظاره می‌کنند. می‌دانید که نمایش غمگین (درام) چیست. هنرمندان حاضر هستند. می‌توانید آنها را در حال ایفای نقش ببینید.

۶۶. می‌توانید شریران را در حال فعالیت ببینید. می‌توانید نقش شریرانه‌ی او را ببینید که چطور با زیرکی به روی صحنه می‌آید، تا اغوا کند.

۶۷. اما می‌توانید کلیسای ربوده شده را نیز ببینید که خود را مهیا می‌سازد. این یک صحنه‌ی عظیم است. می‌توانید حضور خدا را ببینید که نمایش و درامی را که در اینجا در این کتاب مقدس پیشگویی شده است، ظاهر می‌سازد، تا نقش خود را ایفا نماید. چه زمانی برای زندگی است! شکوهمندترین دوران! مردان تمام ادوار آرزوی این زمان را داشتند. انبیای قدیم اشتیاق دیدن این ساعت را داشتند، ولی این افتخار را نداشتند.

۶۸. حال، یک ایماندار آنجا بود. چون، این را دیده بود و به آن ایمان آورده بود. "ما کاملاً متقاعد شده‌ایم که تو مسیح هستی، ماشیح، کلام خدا برای این ایام و به این ایمان داریم." می‌بینید؟ این یک ایماندار حقیقی بود.

۶۹. حال، قبل از اینکه به شخصیت بعدی پردازیم، بیایید خیلی سریع چند ایماندار دیگر را ببینیم. بیایید به یک نبی پردازیم. نوح، زمانی که او کشاورز بوده. شاید در آن دوران او یک کشاورز بوده. لکن وقتی مسخره کنندگان و مذهب‌یون آن دوران... کلیسا به یک افول رسیده بود، پس خدا با نوح تکلم نمود و به نوح گفت که باید یک کشتی بسازد. نوح هرگز در این مورد با خدا بحث نکرد. او به این ایمان آورد که این کلام خداست و رفت تا سریع دست بکار شود و همه چیز را حاضر کند.

۷۰. این یک ایماندار حقیقی است. در این مورد اعتراض نکنید. وقتی کاملاً قانع و متقاعد شده باشید، همین کافی است. درست مثل هر کس دیگر، هر ایمان یا هر طریق دیگر. "ایمان از شنیدن است." اگر بتوانید اینجا بایستید، مهم نیست که دکتر می‌گوید شما چه مشکلی دارید. قدرت تشخیص به انسان داده شده و تا جایی که وسایل و تجهیزات این اجازه را به او می‌دهد، احتمالاً می‌داند که از چه صحبت می‌کند، اما در نهایت می‌گوید که چیزی جز مرگ باقی نمانده است. اما شما دعا می‌کنید و در فراسو، در آینده می‌ایستید و می‌توانید یک مرد یا یک زن را ببینید که در سلامتی آنجا ایستاده است. بله، همین است، فقط همین. آنها با همان اطمینان گام برمی‌دارند، مانند هر

چیز دیگری، چون به آن ایمان دارید. خدا این را گفته است. می‌دانید که چنین است.

۷۱. مانند زنی که سرطان را نادیده گرفت. هیچ تردیدی در ذهن او نبود. این قرار بود اتفاق بیفتد. سرطان از بین رفته و مرده بود، او را ترک کرده بود. می‌بینید؟ همین است. به این ایمان داشته باشید.

۷۲. مانند پدری که مدتی قبل پسرش را به آنجا آورده بود. و حالا امروز او جایی در این ساختمان است. پسر کوچک از جایی سقوط کرده و حافظه‌ی خود را از دست داده بود. او نمی‌توانست هیچ چیزی را به یاد بیاورد. درست چند لحظه بعد از دعا، اسمش را از او پرسیدم، به من گفت که چند سالش است و مثل هر فرد دیگری سلامت بود. می‌بینید؟ آنها ایمان داشتند. هنگامی که خدا چیزی می‌گوید، باید به همان صورت باشد. نوح به خدا ایمان داشت و از او بعنوان یک ایماندار یاد می‌شد.

۷۳. دانیال، وقتی کلیسا در بابل در اسارت به سر می‌برد، دانیال به خدا ایمان داشت. مهم نبود که چقدر می‌گویند: "اعلام می‌کنیم هیچ کس به خدایی جز آن هیکل، دعا نخواهد کرد." دانیال، این مرد مقدس یا هر چه که باشد، هیچ توجهی به آن نکرد. "اگر هر کسی در هر کشوری در سختی یا بلا باشد و به سمت این مکان مقدس نظر کرده، دعا کند، پس از آسمان او را بشنو." دانیال به خدا ایمان داشت. او یک ایماندار ناب و اصیل بود، حتی شیرها نتوانستند او را بخورند. و این درست است. می‌بینید؟ او یک ایماندار بود. او یک چیز راستین و حقیقی داشت. داوود، یک ایماندار دیگر.^{۱۸}

۷۴. دانیال جایگاهی نزد کلیسای مدرن نداشت. نوح هم نزد کلیسای مدرن جایگاهی نداشت، به هیچ وجه. آنها به آنچه که خدا گفته بود، حقیقت است؛ ایمان داشتند. مهم نبود که دنیای مدرن چه می‌گوید. آنها ایمان داشتند که آنچه خدا می‌گوید، حقیقت

است. این ایماندار راستین است.

۷۵. درست همان‌طور که پطرس و رسولان انجام دادند. آنها ایمان داشتند که او کلام حیات را دارد و کلام حیات است. امروز نیز من به همان ایمان دارم. هر چیز دیگری که در تضاد با آن باشد، موت است. فقط این است که کلام حیات است و مسیح کلام است.

۷۶. حال، داوود یک فرد سرخ رو. در ابتدا، احتمالاً برادرانش او را اذیت می‌کردند. چون او بسیار کوچک بود. او آن‌قدر رشد نکرده بود که بتواند زره به تن کند. او بسیار کوچک و استخوانی بود و نمی‌توانست به جنگ برود. و باز در عین حال، بعنوان یک ایماندار به آنجا رفت.

۷۷. او با یک فلاخن در بیابان مراقبت از گوسفندانی را که پدرش به او سپرده بود، بر عهده داشت، در محلی که پر از گرگ و خرس و این چیزها بود. داوود به دنبال مراتع سرسبز بود و می‌دانست که رفتن به آن مراتع و خوابیدن زیر آفتاب برای گوسفندان چه مفهومی دارد. او می‌دانست که مقداری آب خنک و گوارا به چه معنایی است و گفت: "چنان‌که آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد." ^{۱۹} می‌بینید؟ او فریاد زده و دعا می‌کرد.

۷۸. یک روز شرایط اضطراری پیش آمد، یک شیر یکی از گوسفندانش را گرفت و برد. او با خود اندیشید: "خدا من را برتر از شیر قرار داده است." می‌بینید؟ پس او فلاخن را برداشت و شیر را با آن زد، با یک سنگ کوچک در فلاخن. حال شاید شما یکی از آن شیرهای آفریقایی را دیده باشد، با گردن‌های بزرگ و پشمالو که در آسیا و فلسطین وجود دارند. درحالی که یک مگنوم سیصد ^{۲۰} به سختی آن را می‌اندازد، او فقط با یک سنگ آن

^{۱۹} مزامبر ۱:۴۲

^{۲۰} نوعی سلاح وینچستر با فشنگ کالیبر ۳۰

شیر را زد. و زمانی که شیر او را دنبال کرد. یال او را گرفت و او را کشت. به همین دلیل بود که او می دانست دارد از چه چیزی صحبت می کند. او یک تجربه‌ی شخصی داشت. او خدا را در مورد کلامش آزموده بود.

۷۹. او از جُلّیات هراسی نداشت، چون، چون او مختون نبود. او یک ایماندار نبود، به هیچ وجه. پس وقتی جُلّیات آمد، او را به نام خدایان خویش لعنت کرد.

۸۰. و جُلّیات، مردی بسیار عظیم‌الجثه، چندین برابر بزرگ‌تر از او بود. می‌دانید، هر انگشتش حدود ۳۵ سانتی‌متر بود و احتمالاً ۱۵۰ کیلوگرم یا بیشتر وزن داشت. یک کلاهخود فلزی به ضخامت چند سانتی‌متر، یک آدم غول پیکر مثل آن، درحالی‌که نیزه‌ای به طول ۶ متر را در هوا می‌چرخاند و راه می‌رود و یک سپر ۶ متری در دستانش داشت. حال، چطور کسی می‌توانست... مردی مثل او می‌توانست دو جین مرد را بلند کرده و این‌طوری روی هم پرتاب کند. چه تضادی!

۸۱. و او آنجا بود، آنجا ایستاده بود، داشت خودستایی می‌کرد و رجز می‌خواند. وقتی که... به نظر می‌رسید هیچ شانس وجود ندارد. می‌دانید، او گفت: "بیایید... هیچ خونی ریخته نشود." گفت: "یک مرد بیاید و با من بجنگد و بعد اگر من پیروز شدم، آن وقت همه‌ی شما بندگان من می‌شوید و اگر شما پیروز شدید، آن وقت ما بندگان شما خواهیم بود." می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟ وقتی شریر فکر می‌کند که بر شما برتری دارد، آن موقع است که می‌خواهد رجز خوانی کند. اما او در مقابل فرد نامناسبی بود. او با کوچک‌ترین فرد کشور مواجه شده بود، کوچک، با شانه‌های افتاده و چهره‌ای آفتاب سوخته.

۸۲. داوود گفت: "یعنی می‌خواهید به من بگویید که لشگر خدای زنده، می‌خواهد همین‌طور بایستد و بگذارد که یک فلسطینی مختون نشده، لشگر خدای زنده را به مبارزه بطلبد؟" چرا او از این امر شوکه شده بود؟ چرا؟ چرا؟ چون او یک ایماندار بود. مابقی

کسانی که آنجا بودند، ظاهراً ایماندار بودند. می‌بینید؟ او یک ایماندار راستین بود. او گفت: "اگر شما می‌ترسید، من می‌روم و مبارزه می‌کنم." برای جوانی مثل او چه چالشی بود! او یک ایماندار بود و دقیقاً کاری را انجام داد که می‌دانست خدا انجام می‌دهد. او...

۸۳. وقتی آن فلسطینی نامختون به نام خدایانش او را لعنت کرد، گفت: "آیا من سنگ هستم که یک پسر بچه مثل آن به مبارزه می‌آید؟" و گفت: "تو را با سر نیزه‌ام بلند می‌کنم و به درخت آویزان می‌کنم تا خوراک پرنندگان شوی." او خدای من! چه فرد ترسناکی بود!

۸۴. داوود به او گفت: "تو با شمشیر و نیزه و مزارق نزد من می‌آیی، اما من به اسم یهوه صباپوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده‌ای نزد تو می‌آیم."^{۲۱}

۸۵. بفرمایید. این یک ایماندار است. این ادوات جنگی اوست. این دفاع اوست. آمین! این باید استحکامات و دفاع کلیسا باشد. برای هر ایمانداری، این دفاع اوست. مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد و دنیا چه می‌گوید، یا هر چیز دیگری، خداوند خدای اسرائیل، مأمّن و پناه شماست. نام عیسای مسیح قلعه‌ی مستحکمی است که عادلان بدان رفته و در آن امنیت دارند. این مأمّن ماست، عیسای مسیح.

۸۶. توجه داشته باشید و زمانی که واقع شود، می‌دانیم که چه اتفاقی افتاده است. داوود، هیچ جایی برای ضربه زدن به آن مرد وجود نداشت، به جز یک نقطه‌ی کوچک. وقتی که او نقاب را روی صورتش پایین کشید، فقط یک جا برای ضربه زدن وجود داشت، درست در پیشانی او. قبل از اینکه داوود بتواند از آن غول فاصله بگیرد، خدا نشان مرگ را هدایت کرد و سرعت آن غول را گرفت. می‌بینید؟ خدا این کار را کرد. حال، توجه داشته باشیم که او یک ایماندار بود.

۸۷. حال، ابراهیم یک ایماندار دیگر بود، او یک سامی از شهر اور بود. او خوانده شده بود تا کاری را انجام دهد که کاملاً... به چیزی ایمان داشته باشد که کاملاً از نظر فیزیکی غیرممکن بود. رومیان باب ۴ می‌گویند: "در وعده‌ی خدا از بی‌ایمانی شک ننمود." می‌گویند: "بلکه قوی‌الایمان گشته خدا را تمجید نمود."

۸۸. زمانی که ابراهیم ۷۵ ساله و همسرش ۶۵ ساله بود، از دوران جوانی، از وقتی که او یک پسر جوان بود آنها با هم زندگی کرده بودند. سارا خواهر ناتنی ابراهیم بود. یک دختر و یک پسر جوان، این یعنی، آنها با هم زندگی کرده بودند، بدون اینکه فرزندی داشته باشند و خدا به ابراهیم گفت: "خودت را از بی‌ایمانان جدا کن." خدا همیشه دعوت به جدایی می‌نماید. "خودت را از بی‌ایمانان جدا نموده و با من راه برو و من تو را پدر امت‌های بسیار ساخته‌ام. الحال این کار را کرده‌ام."^{۲۲}

۸۹. و ابراهیم به این ایمان آورد. این یک ایماندار است. "خداوند! چطور می‌خواهی این کار را انجام دهی؟" او هرگز این سؤال را نپرسید. خدا گفت این کار را می‌کند و این کافی و تعیین کننده بود.

۹۰. وقتی ماه اول سپری شد و سارا هنوز... او یائسگی را پشت سر گذاشته بود.
"آیا چیزی تغییر کرده است؟"

"هیچ."

۹۱. اما ابراهیم هنوز به آن ایمان داشت. بیست و پنج سال بعد، هنوز هیچ چیز فرق نکرده بود، اما ابراهیم همچنان به آن ایمان داشت. این یک ایماندار است. بیست و پنج سال بعد و هنوز ابراهیم پر قدرت‌تر از روز نخست بود. "او به خدا ایمان آورد و این برای او عدالت محسوب گشت." چون او... این یک ایماندار راستین است.

۹۲. حال، بعد از اندکی می‌خواهم بگذارم خودتان تفتیش کنید و ببینید که در کدام دسته قرار دارید.

۹۳. حال، ابراهیم چه کار کرد؟ "در وعده‌ی خدا شک نکرد." در غیرممکن‌ها.

۹۴. اگر یک مرد هفتاد و پنج ساله با یک همسر شصت و پنج ساله چه کار می‌توانستند انجام بدهند؟ آنها می‌رفتند پیش دکتر و می‌گفتند: "می‌خواهیم ترتیب کارها را برای بیمارستان بدهیم، قرار است بچه دار بشویم." و بعد از بیست و پنج سال می‌گفتند: "دکتر! هنوز نوبت بیمارستان را برای ما نگه داشته‌ای؟" می‌بینید؟ می‌بینید؟

۹۵. این باعث می‌شود که اعمالی مضحک انجام دهید. تصمیمات شما برای دنیا عجیب هستند. اما این یک ایماندار است. مهم نیست که چقدر عجیب به نظر برسد. کتاب مقدس می‌گوید: "او کاملاً متقاعد شده بود که خدا قادر است کاری را که گفته است انجام بدهد."

۹۶. این باید چیزی باشد که هر ایمانداری امروز بعد از ظهر به آن دست می‌یابد. خدا قادر است هر کلامی را که انجام آن را وعده داده است، حفظ نماید. اهمیتی نمی‌دهم که فرقه‌ها چه می‌گویند، حرف‌هایی مثل: "دوران معجزات به سر آمده است. همه‌ی اینها فقط تله پاتی است و بس. این پیشگویی است. این... " برای من مهم نیست که آنها چه می‌گویند. من همچنان ایمان دارم. اگر آن تفنگ روی هدف میزان شده باشد، به هدف خواهد زد. و ایمان دارم که اگر یک ایماندار با کلام خدا میزان و هماهنگ شده باشد، به همان هدف خواهد زد. اگر کلام خدا این را وعده داده باشد، باز هم همان را انجام خواهد داد. من کاملاً اعتقاد دارم که اگر ما در این دوران هستیم، پس اکنون و اینجا باید چنین باشد. این چیزها باید واقع شوند.

۹۷. به همین دلیل است که ایمان دارم وقتی عروس و برگزیدگان به خروج دعوت شده

و در دفتر حیات ثبت شده‌اند، آوازی از آسمان خواهد آمد که برای عروس چیزی مانند تعمید روح‌القدس خواهد بود و آن را در فیض ریزه شدن از زمین برمی‌گیرد. خدا این را وعده داده است. اهمیتی ندارد که چند دانشمند و چند فضانورد را استخدام کرده باشند و آنها چندین میلیون مایل را بتوانند رصد کنند. اصلاً به آن اهمیت نمی‌دهم. یک آسمان وجود دارد و یک عیسای مسیح که در آن جسم می‌آید تا کلیسایش را نزد خویش ببرد. مهم نیست که این داستان چقدر کهنه و قدیمی به نظر برسد، این همچنان حقیقت است. خدا چنین گفته است. این چیزی است که ایمانداران به آن ایمان دارند.

۹۸. خدا گفت: "من خدایی هستم که تمام مرض‌های تو را شفا می‌بخشد. من خدا هستم و تبدیل نخواهم شد." آمین! خدا کلام است و اگر خدا تبدیل نشود، چگونه قرار است کلام تعدیل شود؟ می‌بینید؟ "من خدا هستم و تغییری نمی‌پذیرم." کتب این را می‌گوید. خود خدا این را گفت. و اگر او نمی‌تواند تبدیل شود، پس او کلام است. "در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود." کلام تغییر ناپذیر. "و کلمه جسم شد و در بین ما ساکن گردید." ^{۲۳} آمین! بله آقا!

۹۹. خدا بدن‌هایی را برخیزاند، در تمام دوران، موسی، حزقیال، ارمیا، اشعیا و ایلیا. در تمام دوران. در جایی که کلام او بصورت موقتی می‌آمد. اما کلام کامل او در این انسان، یعنی عیسای مسیح، آشکار گردید. او خدا بود، خدا در تمامی پری الوهیت از نظر جسمانی. او آنجا جسم پوشید. من به این و به هر کلمه‌اش ایمان دارم. ایوب، یک ایماندار دیگر.

۱۰۰. گاهی ایمانداران در آزمون قرار می‌گیرند. نه گاهی اوقات، همیشه. «زیرا هر فرزندی که نزد خدا می‌آید، باید تأدیب، آزموده و تعلیم یافته باشد.» یادتان باشد، سختی‌ها، راه‌های خاکی، گرمای آفتاب، جفایا، اما وفاداری و امین بودن قلب شماست

که آنها را شکست می‌دهد، تا جایی که عروس آماده‌ی شکل‌گیری بشود. فرزندان خدا به درستی و براساس کلام او شکل گرفته‌اند، چون آنها الگوهای تازه هستند و کلام خدا به واسطه‌ی آنها زنده می‌گردد. می‌بینید؟ آزمون‌ها برای جنابان شما پیش می‌آید، تا شما را به زیر بکشد. تا ببینید که کجا ایستاده‌اید. آنها آزموده شده‌اند. هر فرزندی که نزد خدا می‌آید آزموده می‌شود.

۱۰۱. ایوب از آزمون‌ها و سختی‌ها عبور کرد. فرزندان او گرفته شدند، همه چیز او گرفته شد. اعضای کلیسا آمدند و او را بخاطر اینکه گناهان مخفی دارد، ملامت نمودند و سعی کردند هر چیزی را بر ضد او بگویند. او به هیچ‌یک از آنها توجهی نمی‌کرد. او می‌دانست که تمام خواسته‌ها و نیازهای خداوند را دارد. او می‌دانست که نیاز نیست تا شیطان او را وسوسه نماید. او می‌دانست که این شریر است. مادامی که شیطان می‌توانست او متقاعد کند که بیماری و ضعف او از جانب خداست، بر ایوب می‌تاخت. اما به محض اینکه ایوب آن مکاشفه را یافت که اینها از جانب خدا نیست؛ او فقط از آزمون‌ها عبور می‌کرد تا از او یک چیزی بسازد. این خدا نبود که این کار را می‌کرد، شیطان بود که این را انجام می‌داد.

۱۰۲. و امروز هم به همین صورت است. او سعی می‌کند بگوید که این آزمون‌ها و این چیزها، خداست که شما را تنبیه و مجازات می‌نماید. این چنین نیست. خیر قربان! این شیطان است که این کار را می‌کند و خدا اجازه‌ی این کار را می‌دهد، تا شما را خشمگین کند، تا باعث شود ببینید آیا وابسته به این دنیا و امور این دنیا هستید، یا اینکه گنج شما در آسمان است. "زیرا هر جا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود."^{۲۴} درست است، دل شما جایی است که گنج شما در آنجا قرار دارد.

۱۰۳. ایوب آزموده شد، در عین حال او گفت: "می‌دانم که ولی من زنده است و در ایام

^{۲۴} انجیل متی ۶: ۲۱

آخر بر زمین خواهد برخاست، هر چند که کرم‌ها این جسم من را نابود سازند..."

۱۰۴. توجه کرده بودید؟ کرم‌ها الحال در او بودند. کرم‌های خورنده‌ی شما در شما هستند. شما بدون هوا داخل یک صندوق مهر شده هستید، یا به هر شکل دیگری، اما آن کرم‌ها اکنون آنجا هستند. آنها درون شما هستند و آماده‌اند تا زمانی برای انجام وظیفه فراخوانده شوند. قیصر را به یاد بیاورید. او در خیابان پوسید و کرم‌ها او را خوردند. درست در خیابان، کرم‌هایی که در خود او بودند. آنها همان‌جا هستند، آماده.

۱۰۵. "و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید." ^{۲۵} آمین! نمی‌توانید این را از بین ببرید، هر چند که کرم‌ها آن را بخورند. دوباره باز می‌گردد. "و من او را برای خود خواهم دید و چشمان من بر او خواهد نگریست و به چشم دیگری." او، یعنی ایوب، این را گفت. چرا؟ او یک ایماندار بود. او در تمام آن آزمون‌ها یک ایماندار بود. او در رنج‌ها یک ایماندار بود. او یک ایماندار راستین بود.

۱۰۶. یوسف، یک ایماندار دیگر، او نمی‌توانست در مورد آنچه که بود کاری بکند. او یک نبی بود، خدا او را نبی ساخته بود. او نمی‌خواست از برادرانش متمایز باشد، اما بود. خدا او را آنچه که بود، ساخته بود. هیچ‌کس دیگری نمی‌توانست جای او را بگیرد.

۱۰۷. هیچ‌کس نمی‌تواند جای شما را بگیرد، مهم نیست که چقدر کوچک باشد. شما می‌گویید: "من فقط یک خانه‌دار هستم." هیچ‌کس نمی‌تواند جای شما را بگیرد. خداوند در فکر عظیم خویش چنین مقدر نموده است، بدن مسیح، در نظم، تا جایی که کسی نیست که بتواند جای شما را بگیرد. هر یک از ما خادمین چقدر دوست داشتیم تا جای ییلی گراهام ^{۲۶} را بگیریم، ولی نمی‌توانیم این کار را بکنیم. اما یادتان باشد، ییلی هم نمی‌تواند جای ما را بگیرد. می‌دانید، هر یک از ما جایگاهی داریم، برخی از ما مبشر هستیم، برخی

نبی، برخی معلم، برخی شبان، یا هر چه که هستیم، بعضی‌ها زنان خانه‌دار، برخی مکانیک، برخی کشاورز، هر چه که باشد، خدا شما را در جای خودتان قرار داده است. می‌بینید؟

۱۰۸. یوسف یک نبی بود. او نمی‌توانست کاری در مورد تعبیر خواب‌ها انجام دهد. او در رابطه با دیدن رویاها نمی‌توانست کاری انجام بدهد. ببینید که او چقدر درست بود. مهم نبود که بهایش مشارکت با برادرانش باشد. او درست بود. چون به آن رویاها ایمان داشت. او به آن ایمان داشت، به خوابی که دیده بود که همه در برابر او تعظیم خواهند کرد و این واقع شد. چون او به آن ایمان داشت و او یک ایماندار راستین بود. چقدر...

۱۰۹. فقط ۵ دقیقه وقت دارم و ده صفحه از مطالبی که اینجا نوشته بودم، باقی مانده. حال توجه کنید، زن...

۱۱۰. نتائیل، او یک ایماندار بود. درست است. وقتی نتائیل دید که چه اتفاقی افتاد، در او اثر کرد. عیسی به او گفت که کیست و در مورد او گفت: "یک اسرائیلی حقیقی که بدی در او نیست." ^{۲۷} و به او گفت که روز قبل کجا بوده است. زیر درخت دعا زمانی که فیلیپس او را صدا کرد، او را دیده بود. او یک ایماندار بود.

۱۱۱. خیلی‌ها ایستاده بودند و می‌گفتند: "این روح ناپاک است. شریر است که دارد شفا را انجام می‌دهد." آن شریر قدیمی هنوز نمرده است، آنها اعتقاد دارند که شریر شفای الهی انجام می‌دهد.

۱۱۲. عیسی گفت: "اگر شیطان بتواند شیطان را اخراج کند، آن وقت ملکوتش منقسم شده بود و دوامی نخواهد داشت." ^{۲۸} می‌بینید؟ شیطان گفت، در... او نمی‌تواند این کار را انجام دهد. پس شیطان نمی‌تواند شیطان را اخراج کند.

^{۲۷} انجیل یوحنا ۱: ۴۷

^{۲۸} اشاره به انجیل متی ۱۲: ۲۶، انجیل مرقس ۲: ۲۳

۱۱۳. پس نتائیل یک ایماندار بود. وقتی که دید کلمه جسم شده است، این ایماندار بودن او را اثبات کرد. او گفت: "تو ربّی هستی، تو هستی مسیح. تو هستی پادشاه اسرائیل." او به این ایمان داشت.

۱۱۴. وقتی آن زن سرچاه این را دید، به این ایمان آورد. او یک ایماندار است. وقتی بارتیمائوس پیر... وقتی یک زن آمد...

۱۱۵. همه داشتند می‌گریستند و پیش می‌رفتند. برخی از آنها می‌گفتند: "خیلی چیزها هست... شنیده‌ام که مردگان را برخیزانده‌ای. یک قبرستان مملو از آنها در اینجا هست، بیا و آنها را برخیزان. بگذار بینم که آیا این کار را می‌کنی؟" می‌بینید، همان شریر که می‌گفت: "اگر پسر خدا هستی، فرمان بده تا این سنگ‌ها نان شوند." ^{۲۹} همان که یک تکه کهنه به دور صورتش پیچید و به سر او ضربه زد، گفت... آنها چوب را به یکدیگر می‌دادند و می‌گفتند: "حال اگر بگویی چه کسی تو را زد، به تو ایمان خواهیم آورد." می‌بینید آن سربازان او را به تمسخر می‌گرفتند. به نظر می‌رسید که...

۱۱۶. اما یادتان باشد، خدا همیشه در صحنه است. می‌بینید، او همان جا حاضر است، در هر زمانی.

۱۱۷. حال عیسی گفت: "آیا گمان می‌بری نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج ملائک برای من حاضر سازد؟" ^{۳۰} اوه، و چه کارهایی که یک فرشته می‌تواند انجام دهد! می‌بینید؟ اما می‌دانید، او بیش از دوازده فوج از فرشتگان راه، فقط به فرمان او می‌فرستاد. لیکن کاری بود که باید انجام می‌داد. او باید کاری می‌کرد. او می‌بایست با آن مواجه می‌شد.

^{۲۹} اشاره به انجیل لوقا ۲:۴
^{۳۰} انجیل متی ۵۳:۲۶

۱۱۸. شما کاری دارید که انجام دهید. خدا کاری را بر عهده‌تان گذاشته تا انجام دهید. ممکن است سکنه‌ی قلبی و مشکلاتی داشته باشید؛ ممکن است مأیوس شوید؛ اما آیا برای اجتناب از آنها دعا می‌کنیم؟ خیر، بلکه: "خدایا هر آنچه که هست من را از آن عبور ده، هر چه که هست، بگذار از آنها فرار کنم. اگر برای من تعیین شده است، به من فیض بده، تا از آنها عبور کنم. فقط همین."

۱۱۹. حال توجه کنید، بارتیمائوس پیر، او این را می‌شناخت. به آنها گفته شده بود: "این همان نبی اهل جلیل است. او پسر داوود است. ما به این ایمان داریم." برخی از ایمانداران باید این را به او گفته بوده باشند: "ما ایمانداران می‌دانیم که او... همان فرزند داوود است."

۱۲۰. و او می‌دانست که او کلام بود. و اگر می‌دانست که او کلام است، می‌دانست که قادر به تشخیص افکار دل‌هاست، پس فریاد زد: "تو ای پسر داوود! بر من ترحم کن." بی‌ایمانان داشتند چیزهایی را فریاد می‌زدند، اعضای کلیسا. این به هیچ عنوان مانع بارتیمائوس پیر نشد. او گفت: "اوه، عیسی پسر داوود! بر من رحم نما." ^{۳۱}

۱۲۱. شاید عیسی قادر به شنیدن صدای او نبود. اما می‌دانست که دارد فریاد می‌زند، پس ایستاد و به سمت او برگشت. یک ایماندار آنجا بود. او گفت: "ایمانت تو را نجات داد." "آمین!"

۱۲۲. او این را به زن مبتلا به خونریزی نیز گفت، همان چیز «ایمانت».

۱۲۳. چون او در دل خود گفته بود: "اگر محض ردایش را لمس کنم، هر آینه شفا یابم." ^{۳۲} "ایمانت تو را نجات داد." می‌بینید؟ او یک ایماندار بود.

^{۳۱} انجیل مرقس باب ۱۰
^{۳۲} انجیل متی ۲۱:۹

۱۲۴. و این همان چیزی است که آن روز ویلیام داوچ^{۳۳} را که آنجا نشسته است، پس از یک سکنه‌ی قلبی و ایست قلبی کامل نجات داد. یک مرد ۹۱ ساله. ایمانت تو را نجات داده است. چرا؟ او یک ایماندار است.

۱۲۵. کشیش تام کید^{۳۴} که اینجاست، حتی دارد وارد... نزدیک به، حدس می‌زنم اکنون در آستانه‌ی ۹۰ سالگی باشد. وقتی که ۷۹ سال داشت، او را به خاطر سرطان پروستات به بیمارستان بردند. دکتر می‌گفت که: "او هیچ شانس ندارد."

۱۲۶. اما وقتی آن روز صبح قدم به داخل گذارد، آن پاتریارخ را دید، با شالی که روی شانه‌اش انداخته بود. آنجا نشسته بود و با عصا ضربه می‌زد. تقریباً از خود بیخود شده بود. او به پیرزنی که آنجا نشسته بود، گفت... او را می‌شناخت و مادر بزرگ صدایش می‌کرد، سال‌ها بود که یکی از اعضای جماعت او بود. به او گفت: "تو به سفیدی برف هستی." فراتر از فکر منطقی او.

۱۲۷. باز هم قوت خدا بر افاق ساطع شد و او امشب زنده است. این مربوط به ۴ سال قبل است. مردی که حدود ۸۰ سال سن داشت، امشب اینجا نشسته است، کاملاً خوب و سلامت و رها از سرطان. می‌بینید، نه یک ایماندار ظاهری؛ یک ایماندار! همین است، ایمان. او خدا را در کلام خود می‌پذیرد.

۱۲۸. درست به همان صورتی که بارتیمائوس پیر بود. کور، اما در عین حال می‌دانست که اگر بتواند توجه عیسی را جلب کند، می‌تواند آنچه را که می‌خواهد بدست بیاورد.

۱۲۹. آن زن هم می‌دانست اگر بتواند ردای عیسی را لمس کند، می‌تواند آنچه را که می‌خواهد، بدست آورد.

۱۳۰. تام هم می‌دانست. او ایمان داشت که اگر برایش دعا کنم، آنچه را که می‌خواهد، بدست می‌آورد.

۱۳۱. آیا این همان ایمانی نیست که مرتا گفت: "و لیکن الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد." برادر من در آنجاست. مرده است. ۴ روز است که در قبر است، اما تو از خدا بخواه و خدا این را برایت انجام خواهد داد. گفت: "برادرت دوباره خواهد برخاست." ^{۳۵}

۱۳۲. و مرتا گفت: "بله ای خداوند! در روز واپسین، در قیامت خواهد برخاست. او پسر خوبی بود."

او گفت: "لیکن من قیامت و حیات هستم."

او گفت: "بله خداوند! به این هم ایمان دارم."

"او را کجا دفن کرده‌اید؟" همین و بس، تمام. بله آقا!

۱۳۳. ملکه‌ی جنوب در آن نسل بی‌ایمان به آنجا آمد و به آنچه که دید از جانب خداست، ایمان آورد. درست است. کتاب مقدس می‌گوید: "ملکه‌ی جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد. زیرا که از اقصای زمین آمد، تا حکمت سلیمان را بشنود." ^{۳۶}

۱۳۴. موسی یک ایماندار بود. هرچند که او تلاشی عقلانی داشت، او هر برنامه و نقشه‌ای را که می‌توانست، امتحان می‌کرد، ولی فایده‌ای نداشت. او سعی کرد تا اسرائیل را بیرون ببرد. او می‌دانست که برای این کار خوانده شده است. او روش‌های منطقی را امتحان کرد. روش نظامی را امتحان کرد. روش‌های علمی را امتحان کرد. هر راهی را

^{۳۵} انجیل یوحنا باب ۱۱

^{۳۶} انجیل متی ۲۳:۱۲، انجیل لوقا ۲۱:۱۱

امتحان کرد، ولی فایده‌ای نداشت. اما بعد، راه خدا را برگرفت.

۱۳۵. چه اتفاقی افتاد؟ یک روز آتشی در بوته بود که تمام نمی‌شد. از آنجا کلام با او صحبت کرد و گفت: "من هستم." نه اینکه «بودم» یا «خواهم بود» و او همچنان «هستم» است. او کلمه است، کلمه‌ی ابدی و جاودانی.

۱۳۶. موسی شک نکرد. سختی‌ها بر علیه او بود. هر چیزی بر ضد او بود. همه چیز بر ضد او بود. اما با یک عصای چوبی در دست به آنجا رفت و بر تمام کشور تسلط یافت. آن را در دریای مرده غرق کرد و اسرائیل را به سرزمین وعده برد. چرا؟ او به خدا ایمان داشت. درست است. او یک...

۱۳۷. این ایماندار است. می‌توانیم بمانیم... حال، من تمام نیم ساعت و قتم را روی «ایماندار» تمرکز کردم.

۱۳۸. دو دسته‌ی دیگر داریم. در آنها کمی تعجیل می‌کنیم، چون به هر حال آنها مهم نیستند. خیر.

۱۳۹. سپس، در جایگاه بعدی «بی‌ایمان» قرار می‌گیرد. بیایید بعد از این، از بی‌ایمان صحبت کنیم. بی‌ایمان چه می‌کند؟

۱۴۰. می‌دانیم که ایماندار (چه کار می‌کند؟) بله او کلام خدا را می‌پذیرد، از هر نژادی، هر نسلی، از نوح به بعد، در تمام دوران. می‌توانیم شش ماه جلسات احیاء با همین موضوع برگزار کنیم و به این شخصیت‌ها پردازیم. آنها ایمان دارند. ایماندار سؤال نمی‌کند. ایماندار به این ایمان دارد، صرف‌نظر از اینکه چگونه به نظر برسد، یا دیگران در مورد آن چه بگویند، یا چقدر غیرممکن به نظر برسد.

۱۴۱. ایماندار به این ایمان دارد. (به چه چیزی؟) به کلام ایمان دارد. نه به اعتقادنامه، به

کلام. نه به فرقه، به کلام. نه به چیزی که کس دیگر می‌گوید، بلکه آنچه که کلام می‌گوید. حال، به یاد داشته باشید، این ایماندار است. ایماندار سؤال نمی‌کند. ایماندار نمی‌گوید: "چطور ممکن است؟ شاید بتوانم توضیحی بیابم." این بی‌ایمان است. آها. این ایماندار است که می‌گوید: "مهم نیست که این چیست. اگر کلام است، درست است." این ایماندار است.

۱۴۲. حال، بی‌ایمان. حال می‌بینیم که... می‌پردازیم به بی‌ایمان. متوجه می‌شویم، تا وقتی کسی به پشتشان نزده و آنها را شاگرد خطاب نکرده بود، آنها درست رفتار می‌کردند. تا آن زمان همه چیز روبراه بود، آنها خوب بودند. اما وقتی این نبی که آنها به نبی بودنش ایمان داشتند و می‌دانستند که نبی است و می‌توانست بیماران را شفا بدهد و این چیزها. بعد آنها چه کردند؟ زمانی که حقیقت راستین و تویخ آمد، برخلاف آنچه که به آن ایمان داشتند، نمی‌توانستند متحمل و پذیرای کلام باشند.

۱۴۳. آنها می‌توانستند پذیرای معجزات باشند و آن را انجام می‌دادند. آنها می‌رفتند و دیوها را اخراج می‌کردند، کلام را موعظه می‌کردند و همچنان بی‌ایمان بودند. در متی باب ۱۰، او آنها را دو به دو روانه کرد، هفتاد نفر را، آنها دیوها را اخراج می‌کردند، تا جایی که عیسی به وجد آمده گفت: "شیطان را دیدم که از آسمان فرو افتاد." می‌بینید؟ آنها دیوها را اخراج می‌کردند. یهودا هم با آنها بود. اینجاست که بی‌ایمانی پیش می‌آید.

۱۴۴. اما به محض اینکه عیسی شروع کرد که بگوید او کیست، اینکه او «قیامت» و «حیات» است. "اگر پسر انسان را ببینید که به آسمان، جایی که از آن آمده، صعود می‌کند، چه می‌گویید؟"

۱۴۵. حال، این مرد می‌خواهد بگوید که از آسمان آمده است. این برای ما خیلی زیاد است، نمی‌توانیم به این ایمان داشته باشیم.

۱۴۶. او گفت: "این چیست؟ آنچه از آن صحبت می‌کنید، جسم است که بدون فایده است. روح است که زنده می‌کند." ۳۷

۱۴۷. بفرمایید. روح است که کلام را زنده می‌سازد. روح است، نه اعتقادنامه. روح، روح‌القدس، کلام را برای شما زنده می‌سازد و زنده می‌شود. و بفرمایید، آن را می‌بینید. به ایمان آن را می‌بینید. می‌دانید که چنین است. چون کلام چنین گفته است. و روح کلام را برای شما زنده می‌سازد. بفرمایید.

۱۴۸. حال، او گفت: "چه خواهد شد..." به محض اینکه این را انجام دادیم، متوجه می‌شویم، وقتی شما چیزی می‌گویید که بی‌ایمانان با آن موافق نیستند، شما را ترک می‌کنند. "من این کار را نخواهم کرد." او! این دارد امروز در دنیا بسیار زیاد می‌شود. شروع کنید چیزی بگویید...

۱۴۹. آنها جمع می‌شوند. من به جلساتی که آنها جمع می‌شوند، توجه کرده‌ام، جماعت‌های زیاد. شما بلند می‌شوید و شروع می‌کنید که چیزی بگویید. حال، مادامی که... و او آنجا خواهد نشست، فقط نظاره می‌کند و منتظر است. سپس به محض اینکه شما بگویید: "حال، عیسی‌ای مسیح خود را بعنوان ماشیح معرفی نمود، چون یک نبی بود." این کوزه پر شده است و فاصله می‌گیرد. یک نفر... و آنها دور می‌شوند. این چیست؟ بی‌ایمانان!

۱۵۰. حال شما می‌گویید: "تو داری این را از خودت درمی‌آوری." این گونه نیست. من دارم به راستی چیزی را می‌گویم که کتاب مقدس در اینجا می‌گوید.

۱۵۱. آنها بی‌ایمان بودند و ترک گفتند. هرچند که شاگردان بودند، اما این برخلاف آنها بود. آنها می‌گفتند: "چه کسی می‌تواند به چیزی مثل این ایمان داشته باشد؟"

می‌بینید؟ این فریسیان و صدوقیان بودند که خارج شده بودند. در صورتی که آنها از پیش به او پیوسته و با او داخل شده بودند.

۱۵۲. چون، می‌دانید، وقتی ماوراءالطبیعه آشکار می‌شود، سه گونه‌ی متفاوت را به ثمر می‌آورد. در مصر هم همین کار انجام شد. بی‌ایمان، ایماندار و ایماندار ظاهری را به ثمر آورد. این هر سه دسته را به ثمر آورد. این همین جا نوشته شده است، تا اینکه، امشب می‌توانیم همین‌طور در این مورد به پیش برویم و آن را توضیح بدهیم که چگونه است. در همه جا متوجه این می‌شوید، این سه دسته را می‌بینید. همیشه به آن صورت، آنها را می‌یابید.

۱۵۳. حال ببینید، این هفتاد نفر او را ترک گفتند، چون این با آنچه که آنها به درست بودنش ایمان داشتند، مطابق و موافق نبود.

۱۵۴. ما نباید هیچ فکری از خودمان داشته باشیم. این چیزی است که او گفت. افکار خودتان را انکار نمایید. فقط چیزی را بگویید که او می‌گوید. این حقیقتاً یک اعتراف است. اعتراف یعنی «گفتن همان چیز». اگر اعتراف کردم که چیز مشخصی واقع شده است، دقیقاً همان چیزی را که رخ داده است، می‌گویم. این معنای یک اعتراف واقعی است. "و او کاهن اعظم اعتراف ما است." می‌بینید؟ گفتم همان چیزی که خدا گفت. می‌بینید؟ این است که آن را درست می‌سازد. چون شما فقط دارید کلام خدا را تکرار می‌کنید.

۱۵۵. حال، توجه داشته باشید، هفتاد شاگرد او را ترک گفتند. آنها چه کار کردند؟ آنها او را ترک گفتند، چون آنها موافق آن حکمت نبودند. حکمت آنها، وابستگی کلیسایی که داشتند، بسیار زیاد بود. فکر کردن به آن برایشان خیلی زیاد بود، به این مرد که آنجا ایستاده است. سایر مردم بر این باور بودند که او حاصل یک ولادت نامشروع است. می‌گفتند: "تو را به جهت اعمال نیکویت سنگسار نمی‌کنیم. سنگسارت می‌کنیم، چون

تو انسانی و خود را خدا می‌خوانی." ۳۸

۱۵۶. و کلام می‌گفت که او خدا بود. "و نام او مشیر، سرور سلامتی، خدای قدیر، پدر ابدی خواهد بود." ۳۹ همان کلامی که آنها خوانده بودند.

۱۵۷. و همان روزی که آنها مزمور را می‌خوانند، مزمور ۲۲: "ای خدای من! ای خدای من! چرا مرا ترک کرده‌ای؟ استخوان‌هایم از هم گسیخته" "حتی استخوانی نخواهد شکست." ۴۰ همان سرودی که آنها در هیکل تکرار می‌کردند، آنجا آویزان شده و همان کلماتی را می‌گفت که داوود هشتصد سال قبل گفته بود و برای دیدن آن بسیار کور بودند.

۱۵۸. و امروز، همان خدایی که از این دوره صحبت کرد، در صحنه است و دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که گفته بود انجام خواهد داد. و آنها برای دیدن آن بسیار نابینا هستند. اینها بی‌ایمانان هستند. آنها فاصله می‌گیرند و می‌گویند: "اوه! نمی‌توانیم به چیزهایی مثل آن ایمان داشته باشیم. هرگز در عمرم چیزی در این مورد نشنیده‌ام." هیچ فرقی نمی‌کند که شما چه شنیده‌اید. کتاب مقدس گفته است که این در اینجا خواهد بود. و این کلام اوست.

۱۵۹. آنها هم چیزی از آن نشنیده بودند، اما این به همان صورت در آنجا بود. می‌بینید؟ درست است. آنها بی‌ایمانان بودند.

۱۶۰. درست به همان صورتی که حوا بود، او بسیار مذهبی بود، اما به کلام راستین ایمان نداشت و باید برای خودش یک مذهب درست می‌کرد. پس چند برگ انجیر را برداشت، اما این فایده‌ای نداشت. مذهب یعنی «پوشش».

۳۸ اشاره به انجیل یوحنا ۱۰:۲۳

۳۹ اشاره به اشعیا ۶:۹

۴۰ اشاره به انجیل یوحنا ۱۹:۲۶

۱۶۱. قائن هم همین کار را انجام داد. قائن نمی‌توانست ایمان بیاورد که این درست است. او می‌گفت: "خدا قدوس است. خدا پاک است. خدا زیباست. پس گل‌هایی برای خویش فراهم می‌کنم و از آن گل‌ها برای خود یک مذبح بزرگ و زیبا بنا می‌کنم و احترام خودم را به او نشان خواهم داد. در برابر آن قرار می‌گیرم و تعظیم می‌کنم و آن خدا را خواهم پرستید. و آن گل‌ها را روی مذبح خواهم گذاشت، چون، می‌دانید، پدر و مادر من سیب خوردند، یک میوه، در باغ عدن و این چیزی است که من را از آنجا خارج ساخت. و بنابراین، من به آنجا بروم گشت، چون این را زیبا می‌سازم. خدا نمی‌تواند این کلیسای جامع من را رد کند. چراکه من در یک کلیسای جامع خیلی بزرگ خواهم بود. آن را آنقدر زیبا خواهم ساخت تا نظر خدا را جلب کند." شیطان کسی است که در زیبایی ساکن است. این دقیقاً چیزی است که کتاب مقدس می‌گوید.

۱۶۲. دلیلش این است، گاهی یک زن زیبا برای شیطان مانند یک طعمه است. اگر بتواند آن را بگیرد، آن وقت می‌تواند بیشتر از تمام بارهای مشروب فروشی کل کشور، مردان را به سمت جهنم سوق بدهد. درست است. می‌بینید؟ یا یک مرد خوش تیپ، یک مرد خوش قیافه که نمی‌تواند در درستی و مردانگی خویش باقی بماند، او نیز می‌تواند زنان را به شیرین سوق بدهد و آنها را به جهنم بفرستد. بله آقا!

۱۶۳. توجه کنید، شیطان در زیبایی ساکن است. ابتدا او سعی کرد چه کاری انجام بدهد؟ اول یک ملکوت و پادشاهی زیباتر از آنچه به میکائیل متعلق بود، ساخت. سپس به سمت شمال حرکت کرد و دو سوم فرشتگان را با خود همراه کرد.

۱۶۴. می‌بینید، او فرزند که بود و ذات چه کسی را در خود داشت؟ فرزند شیطان، مسلماً این‌طور بود. حال، او مذبح را برپا کرد، زانو زد و شروع کرد به پرستش کردن. او (قائن) همان کارهایی را انجام داد که هابیل انجام داده بود.

۱۶۵. اما هابیل می‌دانست که این گونه نبود. او... این خون بود که آنها را بیرون آورد. او می‌دانست که دلیلش این بود. این یک رابطه جنسی بود، خون. پس یک حیوان کوچک را گرفت، آن را بر روی یک صخره تقدیم کرد و گلویش را برید.

۱۶۶. به قائن توجه کنید. او... خدا به او گفت: "چرا مانند برادرت پرستش نمی‌کنی؟ آن وقت است که درست انجام خواهی داد. اگر اینکار را بکنی، کار خوبی خواهی کرد." اما، نه، او در این باره زیاد می‌دانست. می‌بینید؟ او کلام آشکار شده و اصلی را رد کرد. مگر اینها امروز فرزندان او نیستند؟ می‌بینید؟

۱۶۷. حال نگاه کنید. خدا شهادت داده بود. کتاب مقدس می‌گوید. عبرانیان باب ۱۴ یا باب ۱۱: "خدا از هدایای او شهادت می‌دهد که او عادل بود."^{۴۱} خدا هدایای او را آشکار و اثبات نمود. خدا اثبات کرد که آن، چیزی بود که او پذیرفت، این کلام او بود، نقشه‌ی او.

۱۶۸. و به قائن گفت، گفت: "همان کار را انجام بده و زنده بمان." اما فکر می‌کنید که او از عقیده‌ی خویش دست می‌کشید؟ خیر آقا! او یک بی‌ایمان بود و از آن فاصله گرفت. درست است. قائن همین کار را کرد. نمرود نیز همین کار را انجام داد. بی‌ایمانان. او نیز ایمان نداشت. بَلَطِشَصَّرَ نیز همان کار را کرد. هر چند...

۱۶۹. نبوکدنصر، هر چند که دانیال خدای خویش داشت، او را بَلَطِشَصَّرَ خواند که نام خدای او بود. دیده بود که دانیال اعمال خدا را به جا می‌آورد. و بعد او می‌دانست که بَلَطِشَصَّرَ ایمان داشت، پس تصویری از او ساخت و آن را در آن بالا قرار داد و همه را وادار به پرستش آن نمود. می‌بینید؟ پادشاهی و ملکوت امت‌ها، با اجبار پرستش تصویر یک مرد مقدس آمد و ملکوت امت‌ها باز با اجبار پرستش تصویر یک مرد مقدس خارج می‌شود. به همان طریق.

^{۴۱} اشاره به عبرانیان ۴:۱۱

۱۷۰. یک دست‌نوشته روی دیوار وجود داشت، به زبانی ناشناخته، در ابتدای پادشاهی امت‌ها که کسی جز آن نبی قادر به خواندن آن نبود. و امروز هم یک دست‌نوشته روی دیوار وجود دارد، درست است. «ایخابود»، که یعنی جلال خدا از اسرائیل زایل شد. این دست‌نوشته روی دیوار است و تنها توسط ذهن روحانی که به امور روحانی ایمان دارد و از روح خدا مولود گشته، قادر به خواندن شدن است.

۱۷۱. بَلَطِشَصَّرَ پیر می‌رود تا این ظروف خداوند را برگیرد و در آنها شراب بنوشد. چرا؟ او یک بی‌ایمان بود. او فکر می‌کرد که یک ایماندار است، اما بی‌ایمان بود. می‌بینید؟ همین است. او به کلام بی‌ایمان بود.

۱۷۲. اخاب، او یک بی‌ایمان بود، هر چند که برخلاف این رفتار می‌کرد. نه، نه، او در میان ایمانداران بود، اما یک بی‌ایمان بود. او چه کار کرد؟ او با یک بت پرست ازدواج کرد و آن را، یعنی بت پرستی را به اسرائیل وارد کرد. او یک بی‌ایمان بود. این را می‌دانیم.

۱۷۳. آنها منکر آن هستند که تمام کلام خدا درست است. بی‌ایمان این گونه است. او یک ریاکار است و این گونه عمل می‌کند، می‌گوید که به این ایمان دارد، اما آن را انکار می‌کند. او گفت: "خوب، خیلی از بخش‌های آن خوب است." اما اگر تمام آن درست نباشد، آن وقت او را بی‌ایمان می‌سازد. باید به هر ذره و هر نقطه‌ی آن و هر چیزی که آنجا گفته شده است، ایمان داشته باشید. این باید درست باشد. اگر درست نباشد، می‌گویید: "به آن ایمان ندارم." خوب، پس یک بی‌ایمان هستید.

۱۷۴. یک نفر هست که یک بار به من گفت، یک خادم که می‌گفت: "آقای برانهام! اهمیتی نمی‌دهم که می‌توانید چند نفر را حاضر کنید که می‌گویید شفا یافته‌اند. من به این ایمان ندارم."

۱۷۵. گفتیم: "معلوم است که نه. نمی‌توانید این را باور کنید. شما یک بی‌ایمان هستید."

این از آن شما نبود. این تنها به یک ایماندار تعلق دارد."

۱۷۶. باید به این ایمان داشته باشید. می بینید؟ و آنها به این ایمان ندارند. وقتی شما کسی مثل این را می بینید، پولس رسول در مورد آنها خوب گفت: "خیانتکار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می دارند. صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می نمایند، قوت کلام را." ^{۴۲} توجه داشته باشید، آنها تمامیت کلام را انکار می کنند، اما در هر شکلی مذهبی هستند. آنها نسبت به کلام راستین بی ایمان هستند، هر چند که اثبات و آشکار شده باشد.

۱۷۷. در طول هر دوره‌ای، خدا سخنان این افرادی را که از آنها صحبت کردم، آشکار نموده است، از نوح و تا به موسی و تمام انبیای دیگر. خدا به طریق ماوراءالطبیعه سخن گفته و کلام را آشکار نموده است. در عین حال آن مردم دقیقاً از آن فاصله گرفته و جدا شده‌اند.

۱۷۸. و اینجا هم هفتاد شاگرد ایستاده‌اند و به اعمالی که عیسی انجام داد، نگاه می کنند. آنها کتب را می شناسند و او را می شناسند که به آنها می گفت این دوره‌ای است که این امور باید واقع شود. و بعد او یک چیزی گفت: "پسر انسان! تو چه می گویی؟" وقتی او شروع کرد به صحبت در مورد شکستن نان، با آنها و در مورد امور عظیم و روحانی سخن گفت، آنها گفتند: "آه! این سخن دشوار است."

۱۷۹. او گفت: "پس وقتی پسر انسان را ببینید که به آسمان، یعنی جایی که از آن آمده است، صعود می کند، چه می گوئید؟" گفت: "این جسم است که زنده می سازد یا روح؟" می بینید؟

۱۸۰. و بعد آنها دور شدند. گفتند: "آه! نمی توانم به آن ایمان داشته باشم." می بینید؟

آنها دقیقاً از کلام فاصله گرفتند. آنها حتی نمی‌مانند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد. این بی‌ایمان است.

۱۸۱. آنها، سپس آنها چه می‌کنند؟ متوجه می‌شویم که آنها، این افراد، این ایمانداران، به اصطلاح ایماندار هستند، اما در شکل مذهب و از شناختن حقیقت کلام خدا باز می‌مانند، چون برخلاف چیزی است که به آن ایمان دارند. می‌بینید؟

۱۸۲. اینکه شما به چه ایمان دارید، چقدر به آن وفادار هستید، چقدر مذهبی هستید، کم‌ترین فرقی نمی‌کند و کوچک‌ترین ارتباطی به این ندارد. صداقت هیچ ارتباطی به آن ندارد. من مردم بسیار صادقی را دیده‌ام. من کافرانی را دیده‌ام که فرزندان‌شان را می‌سوزانند و یا آنها را خوراکِ کروکودیل‌ها می‌نمایند، مادرها و بچه‌هایشان را. این بیش از کاری است که یک مسیحی انجام می‌دهد. می‌بینید؟ آنها صادقانه ایمان دارند، صادقانه. اما صادقانه در اشتباه هستند.

۱۸۳. مردم می‌گویند: "خوب، این کلیسا دوام آورده است." اگر این برخلاف کلام خدا باشد، شما صادقانه اشتباه می‌کنید. "خوب، حالا ببین، من به چنین چیزی ایمان ندارم." درحالی که کتاب مقدس می‌گوید که این گونه بوده است. می‌بینید؟ "من باور ندارم که ما باید این را انجام دهیم." اهمیتی نمی‌دهم که فکر می‌کنید لازم نیست چه کاری را انجام دهید. خدا گفته است که این باید انجام شود.

۱۸۴. "این آیات همراه آنان خواهد بود." تا کجا؟ "تا اقصی جهان" چه کسی؟ "جمع خلاق" می‌بینید؟ «باید باشد» نه اینکه «آیا باید باشد؟». قرار است که باشد.

۱۸۵. و این پیغام زمان که از آن لذت می‌بریم، حضور خدا، ایام آخر، شامگاه، یعنی زمانی که روشنایی‌ها در حال درخشیدن است و چیزهایی که باز شده است و کلامی است که آشکار شده و حقیقت بودنش اثبات شده است. هر دو نبوت شده و واقع

می‌شود، از طریق علم و همه چیز، اثبات شده است که عیسای مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. و انسانی که از آن فاصله می‌گیرد، او، او یک بی‌ایمان است. امیدی بر او نیست. او توسط قدرت شیطان مسخ شده است، پس امیدی برای او باقی نیست. گاهی او فراتر از امید است.

۱۸۶. حال این چیست؟ بی‌ایمان. اکنون دسته سوم که از آن صحبت می‌کنیم، ایماندارانما است. این است، ایماندارنما. حالا یادتان باشد، هر سه دسته آنجا ایستاده بودند. اکنون متوجه می‌شویم. آنها دقیقاً کاری را انجام می‌دهند که پدرشان یعنی یهودا انجام می‌دهد. پطرس و سایر رسولان آنجا بودند، ایمانداران. هفتاد شاگرد هم آنجا بودند، بی‌ایمانان.

۱۸۷. و یهودا هم آنجا بود، درست در میان آنها، او یک ایماندارنما بود. آنها چه می‌کنند؟ این از آن نوع است که تا زمانی که بتواند چیزی یا یک قصوری در آن پیدا کند، صبر می‌کند. آنها هر بار در جستجوی یک راه فرار هستند. اینکه ببینند چگونه انجام شده است. ببینید که آیا این حقه یا یک نیرنگ است. آنها منتظر فاش شدن هستند. آنها به دنبال آن هستند.

۱۸۸. بی‌ایمان، او حتی آنجا منتظر نمی‌ماند، او آن را محکوم می‌کند و از آن دور می‌شود.

۱۸۹. ایماندار، مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد، او در هر صورت به این ایمان دارد، چون این کلام است. این همان سه دسته‌ی شماس است.

۱۹۰. بی‌ایمان قدیمی، اولین چیزی که گفته شود و او به آن علاقه نداشته باشد، از آن فاصله خواهد گرفت. برادر! او همان موقع چهره‌ی خود را نمایان خواهد ساخت. او یک بی‌ایمان است. پولس گفت: "از ما بیرون شدند، زیرا که از ابتدا از ما نبودند." "۴۳" خوب

می‌دویدید، پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟"^{۴۴} این را می‌بینید؟ از ما بیرون شدند چون از ما نبودند. وقتی می‌بینید که کلام خدا بصورت کامل در حال پیشروی است، آنها می‌خواستند حيله‌ای پیدا کنند که بتوانند کار کنند. می‌بینید؟

۱۹۱. اما ایمانداران در هیچ چیز تردید ندارند. این در کلام مکتوب است، آنها به آن ایمان دارند و در آن پیش می‌روند. همین است. همیشه، مکتوب است. اگر مکتوب نیست، پس مهم نیست که چه اتفاقی می‌افتد. شما از آن فاصله بگیرید. این باید مکتوب شده باشد. می‌بینید؟ و آنها آن کلام مکتوب را می‌بینند، به آن ایمان می‌آورند و می‌بینند که خدا در کلام خویش حرکت می‌کند، زمان را می‌بینند، پیغام را، ساعت را و با آن گام بر می‌دارند.

۱۹۲. همان‌طور که امروز صبح گفتم، پیلاتس چقدر در آنجا قدم زده است، در شب، با ضمیری نگران، سعی می‌کرد تا خود را مبرا سازد. و او گفت... خدای من! بدون شک او در شب خوانده شده بود. گفت: "من، من، من دستانم را از آن شستم، تمام شب و هنوز نمی‌توانم درک کنم. می‌بینید، آنها پاک نیستند. هرگز نمی‌توانم به ملاقات او بروم. خون بر دستانم است."^{۴۵} او خدای من! می‌بینید؟ هرگز در این گناه نباشید. می‌بینید؟

۱۹۳. این بر دستان شماست. فقط یک راه است که می‌توانید آن را خارج بسازید، آن هم پذیرفتن آن است. درست است، تبدیل شدن به بخشی از آن. این چیزی است که بخاطرش فرستاده شده بود.

۱۹۴. حال، ایمانداران در همان اطراف می‌چرخد تا جایی که بتواند خود را پرهیزگار نشان می‌دهد و سعی می‌کند دریابد که شما چگونه این کار را انجام می‌دهید. آه! ای کاش کشور از اینها پر نباشد، از ریاکاران. بله، این یک یهودا است. دقیقاً همین‌طور

^{۴۴} غلاطیان ۷:۵^{۴۵} اشاره به انجیل متی باب ۲۷

است. در اطراف می چرخد، جزئی از گروه می شود، او خزانه دار بود. می بینید؟ او در اطراف می ایستد. او همیشه به پول دست درازی می کرد. یک چیز، او همیشه در کمین پول است و به آن دست درازی می کند. می توانید بگویید که او یک ایماندار نما است. او مثل یک ایماندار رفتار می کند. اما در اعماق قلب خویش...

۱۹۵. یادتان باشد او عیسی را فریب نمی داد، بعد از اینکه هفتاد شاگرد عیسی را ترک گفتند و ایمانداران موضعشان را مشخص کردند، او به سمت ایمانداران باز گشت. او گفت: "هنوز یک چیزی در شماست." زیرا گفت: "آیا من شما را برنگزیدم، حال آنکه یکی از شما شیریر است." عیسی از ابتدا می دانست، زیرا او کلام بود. او اسرار دل را می دانست.

۱۹۶. چقدر سخت بود! یک دقیقه صبر کنید. خوب فکر کنید، صریح و درست. این چقدر باید برای او سخت بوده باشد! اینکه او در آنجا گام بردارد و یک نفر او را «برادر» خطاب کند. در تمام مدت می دانست او همان فریبکاری است که قرار است او را به ۳۰ پاره‌ی نقره بفروشد. چقدر سخت بود که این راز را در سینه محفوظ نگه دارد. و دوست او آنجا با او همراه بود. حتی به او گفت دوست. او عیسی را دوست خطاب می کرد. "آیا تمام این مدت با شما نبودم؟" در قلب خویش این را می دانست و نمی توانست بگوید. او از ابتدا می دانست که چه کسی قرار است به او خیانت کند.

۱۹۷. این همان ایماندارنمایی است که در انتظار است. او می سراید که، او! من به این ایمان دارم، به این ایمان دارم و به این ایمان دارم. اما، او! می دانید، بارها شنیده‌ام که یک نفر می گوید چنین و چنان است. می بینید؟ به دنبال شنیده‌ها است.

۱۹۸. یک ایماندار حقیقی در مورد کلام هیچ نمی شنود. فقط همین. او کلام را می بیند. او به دنبال یک روزنه نیست. او به دنبال هیچ حيله‌ای نیست. او به خدا ایمان دارد و این تعیین کننده است. او فقط پیش می رود. می بینید؟ این ایماندار است.

۱۹۹. بی‌ایمان ظرف یک دقیقه پر می‌شود، او نمی‌تواند بماند تا ده دقیقه از پیغام را گوش کند. او باید بلند شود و برود بیرون. این برخلاف اعتقادنامه‌ی اوست، او سرکاری با آن نخواهد داشت، پس می‌رود بیرون.

۲۰۰. اما ایماندارنما همان‌جا باقی می‌ماند، آن یهودا. می‌بینید؟ این فریبکار است. ای کاش مجبور نبودم چنین کلمه‌ای را بگویم، این همان پست فطرت است. یهودا، او همان اطراف می‌ماند، این بسته به زمان است، گاهی اوقات این ایماندارنماها نزد مردم بسیار محبوب هستند. درست است، این ایماندارنماها. می‌بینید؟ برخی از آنها مردانی قدرتمند هستند، تحصیل‌کرده، با مدارک دکتر، درآمد کلان، همه چیز. برخی از آنها افرادی بزرگ هستند، زیرک، درست همان‌گونه که فرزندان شیطان باید باشند.

۲۰۱. ببینید که شیطان چگونه به آنجا آمد و با هر ذره‌ی کلام موافق بود. او فقط منتظر این بود که نقطه ضعف حوا را بیابد. جایی که بتواند قدرت خویش را برای فریب او به نمایش بگذارد تا به او خیانت کند. این، این شیطان بود. و اینجا، شیطان در آن دوره به صورت یهودا است. آن شیطان بود، در نخستین دوره. او چه بود؟ در تمام کلام موافق و هم‌رأی بود تا جایی که بتواند تنها یک چیز کوچک پیدا کند. او سعی می‌کند جایی را که ضعف دارد، پیدا کند.

۲۰۲. و این دقیقاً چیزی است که یهودا همین‌الآن می‌یابد. او تا انتهای جلسه می‌آید و همه جا را زیر نظر می‌گیرد تا آن نقطه‌ی کوچک را پیدا کند. او، او، اینهاش، اینهاش. می‌بینید؟ او، این طوری است. می‌بینید؟ دقیقاً به همین صورت است.

۲۰۳. خیلی از شماها آن شب را به خاطر دارید که آن مرد روی جایگاه آمد. او فکر می‌کرد یک تله‌پاتی ذهنی در خواندن کارت‌های دعا وجود دارد و فکر می‌کرد که آن را یافته است. برادر! او مطمئن بود که این کار را کرده است، او به اینجا آمد. او عضو

کلیسایی بود که به اینها ایمان نداشتند، به این انجیل، به انجیل تام. او روی جایگاه آمد. من خسته بودم و آنها داشتند آماده می شدند تا من را ببرند.

۲۰۴. این در ویندزور، اونتاریو^{۴۶} اتفاق افتاد. در آنجا، از سرتاسر ایالت متحده به آنجا آمده بودند، از دیترویت،^{۴۷} به تالار بزرگ ویندزور.

۲۰۵. این مرد با یک کت خاکستری و یک کراوات قرمز آمد روی جایگاه. آدم باهوشی به نظر می رسید، به باهوشی یک پونز. او آمد روی جایگاه و من... او نزدیک شد و من گفتم: "خوب بگذارید دستتان را بگیرم." گفتم: "خسته ام، رویاهای زیادی دیده ام. بگذارید دستتان را بگیرم." و من اصلاً متوجه آن مرد نشدم. و او دستش را روی دست من گذاشت. و من گفتم: "آقا! شما هیچ مشکلی ندارید. بروید جلو." او گفت: "چرا دارم، خیلی هم بزرگ است."

۲۰۶. و من گفتم: "خوب، بگذارید ببینم." گفتم: "خیر آقا! هیچ نشانه ای نیست. خیر قربان! شما یک فرد سالم و سلامت هستید." گفت: "برو و به کارت دعای من نگاه کن."

۲۰۷. گفتم: "اهمیتی نمی دهم که روی کارت دعا چه نوشته اید." گفتم: "من کاری به کارت دعا ندارم." بدون اینکه فکر کنم. می بینید؟ بسیار خسته و بی حال بودم. و من... اما به فیض خدا، می بینید که هنوز اینجا هستیم.

۲۰۸. یادتان باشد، اگر او شما را بفرستد، این وظیفه ای اوست که از شما مراقبت کند. این از آن من نیست، این از آن اوست. او این را فرستاده است. من فقط باید از حقیقت دفاع کنم.

۲۰۹. وقتی موسی عصایش را انداخت، به یک مار تبدیل شد و جادوگران نیز همان کار را انجام دادند. چه کاری از دست موسی بر می آمد، جز اینکه بایستد و منتظر فیض خدا

^{۴۶} Windsor, Ontario جنوب شرقی کانادا
^{۴۷} Detroit شمال شرقی آمریکا

باشد؟ فقط همین، همان چیز. او فرامین را پیروی نمود. و می‌دانید که چه اتفاقی افتاد، آیا نمی‌دانید؟ می‌بینید؟

۲۱۰. این مرد گفت: "ایناهاش، به کارت دعایم نگاه کن."

۲۱۱. گفتم: "خوب، شاید ایمان زیادی داشتید و ایمان شما این کار را کرده است." فکر نمی‌کردم، می‌دانید من... حتی توجه هم نمی‌کردم.

۲۱۲. سپس او دکمه‌های کنتش را باز کرد، سینه‌اش را بیرون کشید و رو به جماعت گفت: "بفرمایید." و من فکر می‌کردم: "اینجا چه خبر است؟"

۲۱۳. او نگاهی به اطراف کرد. گفت: "بفرمایید." گفت: "حیله را دیدید؟" این یهودای شماست، یک فرد مذهبی، واعظ یک فرقه‌ی بزرگ. گفت: "بفرمایید. من ایمان زیادی داشتم! حالا او بسیار ضعیف شده و نمی‌تواند تله‌پاتی را بخواند. می‌بینید؟ دیگر کاری از او بر نمی‌آید." و ادامه داد: "این از ایمان عظیم من نیست. این را روی کارت دعا نوشتم و اکنون نمی‌تواند آن را درک کند. می‌بینید؟ این حیله است."

۲۱۴. با خودم فکر کردم: "چه خبر است؟" سپس فیض خدا نازل شد.

۲۱۵. گفتم: "آقا! چرا شیطان در قلب شما گذاشت تا خدا را فریب دهید؟" یک یهودای مدرن. گفتم: "شما عضو کلیسای مسیح هستید..." عذر می‌خواهم. خوب، این را گفتم: "شما عضو کلیسای مسیح و واعظ کلیسای مسیح هستید، از آن سمت ایالات متحده. همراه با آن مردی که با کت آبی آنجا نشسته و همسران و همسر او، آنجا نشسته بودید. دیشب سر میزی نشسته بودید که یک چیز سبز رنگ روی آن بود و به این شکل پهن شده بود. این را مطرح کردید که این تله‌پاتی است و امشب می‌خواهید به اینجا بیایید."

۲۱۶. آن مرد دیگر برخاست و گفت: "این حقیقت محض است. خدایا! به من رحم کن."

۲۱۷. گفتم: "آقا! شما روی کارتتان سرطان را درج کردید و الآن به آن مبتلا هستید. اکنون از آن شماست." او پاچه‌ی شلوارم را گرفت و گفت: "من..."

۲۱۸. گفتم: "کاری از دستم بر نمی‌آید. به راهتان ادامه بدهید. این چیزی است مابین شما و خدا. شما حکم خودتان را روی کارتتان نوشتید." و این او را در بر گرفت. این همه چیز آن بود.

۲۱۹. می‌بینید، ایماندارنماها، فریبکاران، آنها سعی می‌کنند تا ایرادی در خدا و کلام او بیابند. اینها یهودا هستند. این یکی از آنهاست. می‌بینید که یهودا چطور می‌آید؟ دیدید که آن فرد چطور آمد؟ این طریقی است که ایماندارنماها عمل می‌کنند. می‌بینید؟ ایماندارهایی با تحصیلات عالی و گاهی یک آزمون عظیم بین کلام و اعتقادنامه‌ی آنها می‌آید. و زمانی که این گونه می‌شود، آنها خود را به فرقه‌ی خود می‌فروشند، درست به همان صورتی که یهودا پیش روی آنها انجام داد. او خود را به فرقه‌اش فروخته بود. او عیسی را و کلام را به فرقه‌اش فروخت و به عیسی مسیح خیانت کرد، بعد از اینکه مدعی شد جزئی از آن است.

۲۲۰. گاهی اوقات خادمین مدعی این می‌شوند که خادم عیسی مسیح هستند و زمانی که کلام آشکار و نمایان شده باشد که این پیغام زمان است، آنها آن را با محبوبیت معامله می‌کنند، با فرقه‌شان. درست به همان صورتی که یهودا انجام داد، به عیسی نسبت به فریسیان و صدوقیان خیانت ورزید. آن روح نمی‌میرد، پس آنجا در بین ایمانداران است، ایماندارها و بی‌ایمانان. می‌بینید؟ این دقیقاً به همان صورت است، همان‌طور پیش آمد و عیسی را به ۳۰ پاره‌ی نقره فروخت. و امروزه خیلی از افراد، بخاطر یک ژتون غذا این کار را خواهد کرد، برای چند صد دلار بیشتر در هفته؛ درست است، خدایی را که در میان آنهاست انکار می‌کنند. خدایی که حیات به آنها عطا کرده و کلام کامل...

۲۲۱. و خواهند گفت: "اوه! دوران معجزات به سر آمده است." یا "خدا امروز به چیزی

مانند این نیاز ندارد. "می‌بینید؟" او! من به عیسی مسیح ایمان دارم، پسر خدا، به مریم مقدس. مادر خدا! تو بین زنان متبارک هستی." و تمام چیزهای دیگری که آنها می‌گویند. برخی از آنها می‌گفتند: "من به اعتقادنامه‌ی رسولان ایمان دارم. من به خدای پدر ایمان دارم، قادر و خالق آسمان‌ها و زمین. من به کلیسای مقدس کاتولیک رومی ایمان دارم و تمام این چیزها."

۲۲۲. به من بگویید، کی رسولان اعتقادنامه‌ای مثل این داشتند؟ آیا رسولان اعتقادنامه‌ای داشتند؟ در اعمال رسولان ۳۸:۲ مکتوب شده است: "توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت." اگر آنها اعتقادنامه‌ای داشتند، همان است. آنها هیچ اعتقادنامه‌ای نداشتند. این کلام بود. این درست است و همچنان همان باقی می‌ماند. این نسخه‌ی درمان مرض گناه است. "و عطای روح القدس را خواهی یافت."

۲۲۳. اما آنها معامله می‌کنند، مانند یهودا. این ایماندارنما است. برخی از آنها افراد بسیار با استعدادی هستند. و به این ایماندارنما، به این فرد نگاه کنید. این شخصی زیرک است. این همان کسی است که خیلی زود پر می‌شود و بالا و پایین می‌پرد، در هر عبارتی که دوست ندارد، به او هیچ توجهی نمی‌کنید، او فقط یک بی‌ایمان است، از ابتدا این گونه بوده. اما وقتی می‌بینید که یک ایماندارنما در اطراف است، او همان یهودا است. این اوست.

۲۲۴. مثل استعدادهای بزرگ. می‌خواهم اکنون اسامی را اینجا ذکر کنم، حقیقتاً نباید این کار را بکنم، اما می‌خواهم آنها را صدا کنم. در هر صورت، تا شما آنها را بشناسید. مثل، الویس پریسلی،^{۴۸} رد فولی،^{۴۹} ارنی فورود و^{۴۹} پت بُن. ^{۵۰} الویس پریسلی یک

بنطیکاستی، پت بن عضو کلیسای مسیح، رد فولی، شماس کلیسای مسیح؛ و فکر می‌کنم ارنست فورد^{۵۱} یک متدیست است. و تمام آن افراد باهوش، با آن استعدادها در تلویزیون. و مردم می‌گویند: "خوب، مگر آنها مذهبی نیستند؟ آنها سرود می‌خوانند." این هیچ معنایی ندارد. بله آقا! دنیا را فریب می‌دهند.

۲۲۵. آنها از این چه بدست می‌آورند؟ یهودا سی پاره‌ی نقره گرفت. الویس، ناوگانی از کادیلاک‌ها و صد یا دویست و یا پنجاه میلیون دلار و چیزهایی مثل آن، پت بن و سایر آنها نیز همین‌طور. اهمیتی نمی‌دهم که آنها عضو کدام کلیسا هستند و هر چیز دیگر. این ریاکاری است. این یک ایماندارنا است. این فقط یک نما و ظاهر است و زندگی آنها آن را اثبات می‌کند. این درست نیست.

۲۲۶. سپس آنها با آن استعدادها که طراحان بزرگی هستند، طراحان حکمت دنیوی. آنها انجیل را موعظه می‌کنند، آن را ادعا می‌کنند، مردان باهوش، خردمند. گوش کنید، مردی که در آن زمینه آموزش دیده باشد، یک واعظ نیست. او یک سخنران است. این مشکلی است که ما این روزها داریم، ما سخنران داریم.

۲۲۷. عیسی هرگز نگفت: "بروید و آنها را تعلیم دهید که این کار را بکنند." او گفت: "بروید انجیل را موعظه کنید و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود." ^{۵۲} می‌بینید؟ متوجه هستید؟

۲۲۸. این آموزش سخنرانان نیست که بتوانند بایستند و فقط آن چیزهای زینتی را بر آن بیفزایند تا باعث شوند احساس کنید که در حضور فرشته‌ی اعظم نشسته‌اید. این گونه نیست. "صورت دینداری دارند." می‌بینید؟ این یک سخنران است، نه روح‌القدس که در عمل باشد.

Ernest Ford^{۵۱}
^{۵۲} اشاره به انجیل مرقس باب ۱۶

۲۲۹. شاید دوستی که الفبای خود را به سختی بلد باشد، با قوت ایمان به کلام، باعث شود روح‌القدس اعمالی را انجام دهد که آن مرد چیزی از آن نمی‌داند و آن را انکار کند.

۲۳۰. افراد بزرگ، بله قربان! پس آنها سازمان دهنده هستند. آنها کامیاب، موفق و در حکمت دنیوی با هوش هستند.

۲۳۱. دقیقاً همان کاری که شیطان با حوا انجام داد، آن زن درمانده. او درست به طرف او آمد تا این تفکر را بر آن غالب کند که او می‌تواند باهوش‌تر و داناتر از آن چیزی باشد که بود. و این چیزی بود که حوا به دنبالش بود. به جای اینکه در راستی کلام بماند. او می‌خواست این تفکر که او می‌تواند داناتر باشد را به حوا بفروشد و او نیز این محصول را پذیرفت. و آنها امروز نیز، همچنان همان کار را می‌کنند. "زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است." ^{۵۳} بله آقا!

۲۳۲. خیر قربان! اوه، خدای من! درست همان چیزی که فریسیان به نمایش می‌گذاشتند و انجام می‌دادند، با خردی که بلد بودند. می‌بینید؟ اما، اما تمامیت کلام را انکار کردند.

۲۳۳. درحالی که این احتمالاً اثبات شده و بر آنها آشکار شده بود، آنها هنوز تلاش می‌کردند که یک چیزی پیدا کنند و فکر کنند که این یک حقه است. این در ذهنشان جایی نداشت. آنها نمی‌توانند به این ایمان داشته باشند. هر چه می‌توانید به آنها می‌گویید، آنها دوباره برمی‌گردند. هر چه می‌توانید می‌گویید، دوباره برمی‌گردند. آنها فقط... می‌دانید، قادر به وفق دادن و درک این نیستند. آنها را نگاه کنید، آنها به دنبال زمانی می‌گردند که فقط یک روزنه پیدا کنند. این تنها چیزی است که می‌خواهند.

۲۳۴. این است که اگر فیض خدا نبود، اگر نقطه ضعفی داشتیم، تابحال تمام آنها آشکار شده بود. می‌بینید؟ این فیض خداست، چون رخنه‌ای در کلام خدا وجود ندارد، یک

انجيل واضح و صريح است. من هميشه گفته‌ام، به همه، اگر مي‌بينيد چيزي را تعليم مي‌دهم که بر طبق کلام خدا نيست، بياييد و به من بگوييد. اين باعث پوشش رخنه‌اي مي‌شود که سعی مي‌کنيد پيدا کنيد. چشمتان را فقط به آن بدوزيد و هيچ رخنه‌اي نخواهيدديد. چون رخنه‌اي وجود ندارد.

۲۳۵. حال يادتان باشد، يهودا فکر مي‌کرد يکي پيدا کرده است. او فکر مي‌کرد شکافي پيدا کرده. خيلي اوقات آنها فکر مي‌کنند که چيزي يافته‌اند، اما اثبات مي‌شود که اين گونه نيست. اين ايماندارنماها هستند، رياکاران، آنها نودوپنج درصد در کلام هستند، حوا هم بود، اما نودونه و نه‌دهم درصد، ولي فقط همين يک‌صدم درصد بود که باعث تمام اين مرگ و مشقت شد.

۲۳۶. اين چيزي است که تشکيلات و اين چيزها را محکوم مي‌سازد، چون آنها تمام کلام خدا را نمي‌پذيرند، اين ايماندارنماها هستند. آنها هميشه و در هر نسلي هستند. آنها را همان‌طور که پيش مي‌روند، مي‌ياييم. آنها خيلي هم مذهبي هستند.

۲۳۷. حال مي‌خواهم مطلب را به انتها برسانم، چون نيم ساعت ديگر وقت گرفته‌ام.

۲۳۸. عيسي؛ متوجه مي‌شويم که او در مورد اين ايام آخر و اين قبيل افراد به ما هشدار داده است، اينکه آنها بسيار شبیه چيز اصلي خواهند بود، اينکه حتماً ممکن است برگزیدگان را فريب بدهند. اين يعني چه؟ اين همان يهوداها هستند. افرادی که تا اينجا مي‌آيند. ببينيد، آنها، آنها حتی مي‌توانند گريه کنند، فرياد بزنند، مدعی اخراج ديوها باشند، همه چيز و بعد رویشان را برگردانند و کلام را انکار نمايند. دقيقاً، آنها صورت دينداری دارند. آنها، آنها تقريباً...

۲۳۹. به جايی که يهودا آمد، نگاه کنيد. روح يهودا وارد انجيل شد، تا پنطیکاست. تا وقتی که رسيد به تعميد در نام عيسای مسيح و چيزهای ديگری که با تعميد روح‌القدس می‌آيد، سپس

او فاصله گرفت، او چهره‌ی خویش را نشان داد. و این روح می‌تواند هنوز در آن فرقه‌ها زیست کند، تا زمانی که با آن حقیقت هماهنگ شود، بعد او دوباره عقب می‌کشد، مانند روحی که در آنهاست. این پیشرو آمدن آنهاست. درست مثل یوحنا که پیشرو آمدن عیسی بود. حال شما می‌گویید: "عیسی گفت آنها بسیار شبیه خواهند بود."

۲۴۰. حالا «برگزیده» این همان دسته‌ای است که نامشان در دفتر ثبت شده است، در بنیان حیات، یا بنیان عالم که به کلام حیات ایمان دارد، این برگزیده است.

۲۴۱. حال به این افراد نگاه کنید. این را با نهایت احترام و محبت خدایی می‌گوییم، وگرنه، من خودم به مذبح دعا نیاز دارم. توجه کنید، عیسی گفت آنها اگر بتوانند برگزیدگان را فریب می‌دهند. حال، این متدیست نخواهد بود، باپتیست نخواهد بود، می‌دانیم که آنها از ابتدا جزء بی‌ایمانان بودند. بلکه، این تشکیلات پنطیکاستی است که به فرقه برده شده است، مرزهای خودشان را رسم کرده‌اند، بدون کلام، یک مرز تعیین کرده‌اند و تشکیلاتشان را در آن قرار داده و کلام را بیرون آن مزر قرار داده‌اند، آنها اگر بتوانند برگزیدگان را فریب می‌دهند، کاملاً مشابه. می‌گویند: "آنها گریه می‌کنند، فریاد می‌زنند، بالا و پایین می‌پرند. آنها ادعای جلسات شفا را دارند." یهودا هم همین‌طور بود و بقیه آنها نیز همان‌طور. آنها وقتی که فرستاده شدند، با شادمانی بازگشتند و حتی نامشان در دفتر حیات بره مکتوب بود.

۲۴۲. اما یادتان باشد، عروس در آن گروه نمی‌ماند. او ر بوده می‌شود.

۲۴۳. در داوری، داوری برقرار شده بود. "و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است، آن گشوده شده بود." ^{۵۴} و عروس برای داوری آن، آنجا بود. می‌بینید؟ می‌بینید؟ "دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است." گوسفندها در یک

طرف و بزها در طرف دیگر. می‌بینید؟ مردمی که در گذشته مرده‌اند و فرصتی نداشتند. آنها کسانی هستند که جدا خواهند شد.

۲۴۴. اما حال توجه کنید، «فریب» برگزیدگان، به این گروه دقت کنید. این گروهی است که به درستی مطابعت می‌کند. "بله برادر! هلولویه! بله، جلال بر خدا!" در قلب خودتان می‌دانید که آنها دارند با شما چه کار می‌کنند، تا شما را در کلیسایشان داشته باشند، (چرا؟) تا جماعت را به آنجا بکشانند، تا بیشترین پولی را که می‌توانند از آن بدست بیاورند. فکر می‌کنید این را نمی‌دانم؟ شاید فکر کنند این را نمی‌دانم، ولی می‌دانم.

۲۴۵. عیسی از ابتدا می‌دانست که چه کسی فریبکار است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ اما چه کار کرد؟ او فقط تا آن زمان صبر کرد. این کاری است که همیشه باید انجام بدهیم. باید تا آن زمان صبر کنیم. خودتان حرکت نکنید. تا آن لحظه صبر کنید.

۲۴۶. داشتن یک... شکل پیش روی در آن مسیر، این کار آن گروه فریبکار است. مراقب آن گروه فریبکار باشید، نه ایماندار و نه بی‌ایمان، بلکه آن ایماندارنما. اوه، خدای من! آنها دارند چه کار می‌کنند؟ دارند مدام همه چیز را زیر و رو می‌کنند، تا بتوانند یک چیزی پیدا کنند. هر قدر که بتوانند پول مردم را بیرون می‌کشند و آن پول را به این تشکیلات عظیم خود وارد می‌کنند که کاملاً متضاد است، آنها این را می‌دانند. می‌بینید؟ این را می‌دانند.

۲۴۷. هیچ فرقی نمی‌کند که شما چه می‌گویید. آنها همیشه قبل از آمدن شما به قوم خود هشدار داده‌اند: "به این گوش نکنید."

۲۴۸. در اوهایو، درست زمانی که برادر کید شفا یافت، مردی با گستاخی روی جایگاه آمد و گفت: "حال، برادر برانهام یک نبی است و هنگامی که تحت مسح است، به هیچ

وجه تردیدی در آن نیست. اما اکنون وقتی که مسح از او برداشته می‌شود، به تعلیم او گوش نکنید، چون غلط است."

۲۴۹. و نمی‌دانست که وقتی در اتاقم نشسته بودم، خداوند این را بر من مکشوف ساخته بود. و راه افتادم به سمت آنجا. خیلی از شماها آنجا بودید. گفتم: "چرا باید کسی حرفی مثل این را بزند، وقتی که کلام... " حالا ببینید، من هرگز نگفته بودم که نبی هستم. او این را گفت.

۲۵۰. حالا نبی، عبارت نبی یعنی «بیننده»، در عهد عتیق... حال، نگارش انگلیسی عبارت نبی به معنای «واعظ» است. اما معنی «بیننده» در عهد عتیق به معنای کسی بود که «تفسیر الاهی کلام خدا را داشت» و این به واسطه‌ی کلامی که بر او می‌آمد و این را از پیش می‌دید، اثبات شده بود. این چیزی بود که...

۲۵۱. و بعد مردی می‌گوید که یک مرد دیگر نبی است و تعلیم او غلط است؟ اگر این برنامه‌ی پولی نیست که اجرا می‌شود، پس چیست؟ آن ساعت نزدیک است که همه چیز آشکارا به روی صحنه می‌آید. بله، این همان دسته‌ای است که، همان ایماندارانما که به پشت شما می‌زند و شما را «برادر» خطاب می‌کند، درست مثل یهودا. اما یادتان باشد، او از ابتدا می‌دانست. هنوز هم می‌داند. بله قربان!

۲۵۲. یادتان باشد، همچنین تمام کسانی که به این نوار گوش می‌کنند، درست است، شما در یکی از این دسته‌ها قرار دارید. این کاملاً درست است. حال می‌خواهیم به این مطلب پایان دهیم. هر کسی که در اینجا حاضر است، یا هر کسی که به این نوار گوش می‌کند، هر چند یک روز مجبور به ترک این جهان هستم، این نوارها همچنان باقی خواهند بود. درست است. می‌بینید؟ و شما جزء یکی از این گروه‌ها هستید، باید جزء یکی از آنها باشید. دقیقاً همین‌طور است. نمی‌توانید از آن فرار کنید. شما در یکی از این گروه‌ها هستید.

۲۵۳. حالا چه؟ خودتان را با یک شخصیت کتاب مقدس که ایمان داشت مقایسه کنید، جایی که به کلام ایمان داشتید، جایی که کلام آشکار شده بود. همان طور که امشب آن را اثبات کردم، این همیشه یک کلام آشکار شده و همیشه برخلاف باور عوام بوده است.

۲۵۴. بگذارید بپرسم، اگر قرار بود در دوران نوح زندگی کنید، کدام طرف بودید؟ طرف کلیسا یا نوح نبی؟ می بینید؟

۲۵۵. اگر در دوران موسی زندگی می کردید، آیا می توانستید به پیغام موسی بعد از اینکه توسط خدا آشکار و اثبات شده بود، ایمان بیاورید؟ یا اینکه امکان داشت با داتان و قورح و سایرین بروید و بگویید: "تو تنها مرد مقدس نیستی. سایرین هم می توانند این کارهایی را که تو انجام می دهی، انجام بدهند." می بینید؟ امشب هم شما باید یکی از آنها باشید و هستید.

۲۵۶. در صورت امکان با دانیال بودید یا با کلیسایی که در مهمانی و بزم نبوکدنصر بود؟ می بینید؟ شما خارج از آن بودید یا در مراسم رقص و پایکوبی و چیزهای بزرگی که آنها داشتند، شرکت می کردید؟

۲۵۷. آیا با ایلیا بودید؟ با آن مردی که به تنهایی ایستاده بود، کسی که «احمق و ناقص العقل» خطاب می شد و با سری که مثل خورشید برق می زد، با یک تکه چوب پوسیده در دست بالای آن کوه ایستاده بود و پرندگان او را خوراک می دادند، آه! با یک احمق؟ یا اینکه با کاهنان و سایرین در کنار ایزابل و سایر آن زنان با لباس های مدرن بودید؟ اگر ایلیا آنجا ایستاده بود و با تمام وجودش آنها را توبیخ و ملامت می کرد، شما همسران را به کدام قسمت می برید؟ فقط فکر کنید. امشب خودتان را در آنجا تصور کنید.

۲۵۸. در دوران عیسی، آیا شما با این پسر که هیچ اعتبارنامه ای نداشت، می ماندید؟ کسی که هیچ وابستگی فرقه ای نداشت. آنها می گفتند: "از کدام مدرسه آمده ای؟ چرا ما سوابق تو را

نداریم؟ این حکمت را از کجا آورده‌ای؟ اگر ما این چیزها را به تو تعلیم نداده‌ایم، از کجا یاد گرفته‌ای؟ از کدام مدرسه آمده‌ای؟ آیا متدیست، پرزیتری یا باپتیست هستی؟" او هیچ کدام از اینها نبود. درست است. او کلام بود. این کاملاً درست است، برادر! آیا شما...؟

۲۵۹. یا ممکن بود طرف فریسانی را بگیری که در ایمان مدرن و از یک کاهن پیر بودند که خیلی فروتن و خوب به نظر می‌رسید و آن تشکیلاتی که از دوران شورای نیکه برپا شده بود، یا از زمان لوتر که آن را سازماندهی کردند؟ در چه گروهی ممکن بود باشید؟ ممکن بود که در... شما با کدام گروه بودید؟ آیا زمانی که دیدید آشکار و اثبات شده که این پیغام زمان است، با کلام می‌ماندید یا جایگاه کلیسایی را می‌پذیرفتید؟ حال، امشب خودتان را تصور کنید.

۲۶۰. آیا با رسولان می‌ماندید؟ زمانی که آنها عیسی و تمام این چیزهای اسرارآمیز را دیده بودند، وقتی که او واعظین آنها را به زیر کشید و گفت: "شما لانه‌ی مارها هستید." و به آن واعظین صادقی که آن کلام را مطالعه کرده بودند، گفت: "شما چیزی نیستید جز مَغاره‌ی دزدان و مملو از استخوان مردگان. شما چیزی نیستید جز یک سنگ سفید." می‌بینید؟ "شما افعی‌زاده هستید." آیا با آن پسر بی‌پروا مانند او می‌ماندید که آنجا ایستاده و آنها را ملامت می‌کرد؟ گفت: "کدامیک از شما می‌تواند من را به گناه متهم کند؟ اگر اعمالی را بجان نمی‌آورم که پدر گفت..."^{۵۵}

۲۶۱. آنها می‌گفتند: "گوش نکنید. او، او روح پیشگویی دارد. شما بگوئید، او چیست؟ مادرش قبل از ازدواج با پدرش، او را باردار شده بود. می‌بینید؟ او از کدام مدرسه آمده است؟ ما حتی هیچ سابقه‌ای از اینکه او به مدرسه رفته باشد، نداریم."

۲۶۲. و باز هنگامی که او ۱۲ سال داشت، با کلام خدا باعث حیرت و شگفتی کاهنان شده

بود. می‌بینید؟ او از کدام مدرسه آمده است؟ "وقتی پسر انسان را ببینید که به آسمان، یعنی جایی که از آن آمده است، صعود می‌کند..." می‌بینید، این مدرسه‌ی او بود.

۲۶۳. ولی آیا شما در کنار رسولان می‌ایستادید، با مردی مثل او، وقتی آزمون‌ها می‌رسید؟

۲۶۴. یا اینکه شما هم همراه با آن هفتاد نفر، فاصله می‌گرفتید و می‌گفتید: "خوب، اگر این طریقی است که تو می‌خواهی تعلیم دهی، ما به کلیسایمان برمی‌گردیم. می‌گویی که تو پسر انسان هستی؟ پس بالاخره تو که هستی؟ چه هستی؟ انسانی شبیه به من. من با تو غذا می‌خورم و سعی می‌کنی بگویی که چیز دیگری هستی. من حواسم به تو بوده است. ضعف تو را دیده‌ام. گریستن تو را دیده‌ام. دیده‌ام که این کار، آن کار یا فلان کار را می‌کنی. دیده‌ام که با ما به بیابان می‌آیی یا هر کار دیگری مانند آن. تو فقط یک انسان هستی و می‌گویی که از آسمان پایین آمده‌ای. این برای من بسیار سنگین است." امکان داشت شما هم با آنها بمانید؟ آیا با آن هفتاد نفر آنجا را ترک می‌کردید یا اینکه با رسولان و مسیح حرکت می‌کردید؟

۲۶۵. وقتی سنت مارتین^{۵۶} تلاش می‌کرد تا تعمید در نام خداوند عیسی را در کلیسا حفظ کند، وقتی هنوز سعی می‌کرد آیات و معجزات و این چیزها حفظ شود و کلیسای کاتولیک او را محکوم می‌نمود و حتی او را به رسمیت نمی‌شناخت و او را اخراج می‌کرد، آیا با آیین کاتولیک باقی می‌ماندید یا با سنت مارتین؟ او از قرار دادن و پرستش تصاویر افراد سر باز زد، او پرستش آن تصاویر، زمانی که آن دگم‌های افزوده شده را رد کرد و گفت: "کلام خدا حقیقت است." و خدا با آیات و معجزات عظیم او را آشکار نمود و آنچه که او پیشگویی نمود، اتفاق افتاد. او در هر کاری که می‌کرد، در روح خدا گام برمی‌داشت و این را اثبات می‌نمود و هیچ یک از آن کشیشان نمی‌توانستند در این زمینه کاری انجام بدهند. آیا طرف سنت مارتین می‌ماندید و با او

می‌رفتید و یا اینکه با آیین کاتولیک می‌رفتید؟

۲۶۶. اکنون این در برابر شماست، کلام خدا یا دگم‌های کلیسا؟ آیا می‌توانید آنچه را که دگم کلیسا است بپذیرید، یا آنچه که کلام می‌گوید؟

۲۶۷. یادتان باشد، در تمام دوره‌ها مانند اکنون بوده است. همیشه یک باور عمومی و مقبول در بین قوم وجود دارد که کمی برخلاف کلام خداست. یادتان باشد، هرگز این‌گونه نبوده که علناً آن را انکار کند. او! نه. ضد مسیح کلام را انکار نمی‌کند. مسلماً خیر. او می‌گوید که به آن ایمان دارد. اما نه به همه‌ی آنها و به همان صورت که اینجا مکتوب گشته است. می‌بینید؟ متوجه می‌شوید؟

۲۶۸. شیطان به حوا گفت... حوا به آن ایمان داشت، به همه‌ی آن، مگر آن اندکی که شیطان به او گفت. آنها همه‌ی آن را می‌پذیرند به جز کمی از آن را. شاید بگویند: "به استخر برو." "باشد." شاید هم یک چیز دیگر. باید این را بگیرید، هر ذره‌اش را، درست به همان صورتی که اینجا گفته شده است. شاید باعث شود که یک سری کارهای ابتدایی را دوباره انجام دهید. اما این چیزی است که کلام گفته است. این حقه‌ی شیطان بوده است. از زمانی که نخست آن را بر روی حوا انجام داد. او فقط نسبت به ذره‌ای از کلام، بی‌ایمانی ایجاد می‌کند.

۲۶۹. و همیشه مردم به این سه دسته تقسیم می‌شوند، کلام این افراد را جدا می‌کند. در هر دوره‌ای به همین شکل بوده است. هر دوره‌ای به این صورت بوده که خدا چیزی را روی صحنه فرستاده و به وضوح آن را آشکار می‌سازد، کلام خویش را.

۲۷۰. سپس کسانی هستند که مطابعت می‌کنند، کسانی که ادعای ایمان‌داری می‌کنند و هستند. کسانی که بر نمی‌گردند، آنها به کلام ایمان دارند. مادامی که در کلام بمانید، به آن ایمان دارید.

۲۷۱. اما وقتی چیزی یک کم جور در نمی آید، مهم نیست که خدا تا چه اندازه آن را نسبت به آنچه به آن ایمان دارند، آشکار می کند. آنها می گویند: "خوب من، من، من این را نمی توانم." این بی ایمان است.

۲۷۲. تا زمانی مطابعت می کنید که موقعیتی بیاید و بگویید: "آها، بفرمایید!" یک یهودا برای اینکه از پشت به کسی خنجر بزند. درست مثل همان کاری که او کرد. "می دانستم که این دیر یا زود بر ملا خواهد شد. بفرمایید!" این ایماندارنما است. هر، هر ذره ی آن را در کتاب مقدس می بینیم.

۲۷۳. یک بار یک پسر بچه که همین جا در کنتاکی، در کوهستان بزرگ شده بود، هرگز جایی نبوده که یک آینه داشته باشد. آنها یک تکه داشتند که روی درخت میخ کرده بودند، اما او هرگز خودش را ندیده بود. گفته شده است که او به اینجا در لوئیزیول آمد و پیش خاله ی خود ماند. او در یکی از خانه های زیبا زندگی می کرد، یکی از آن خانه های قدیمی و سنتی. وارد یکی از اتاق خواب ها شدند که تمام در از بالا تا پایین آینه بود.

۲۷۴. زمانی که آن بچه ی کوچک شروع به دویدن و جست و خیز در خانه کرد، جلوی آینه ایستاد. جانی کوچولو، جانی کوچولو را دید. می بینید؟ او سرش را خاراند و جانی کوچولوی داخل آینه هم شروع کرد به خاراندن سر خود. او خندید و جانی کوچولوی داخل آینه هم خندید. بالا و پایین پرید. می بینید؟ او به آینه نزدیک شد، فکر می کرد یک پسر بچه آنجاست که می تواند با او بازی کند. پس مستقیم به سمت او رفت و یک ضربه به آینه زد. والدینش داشتند او را نگاه می کردند. او برگشت و گفت: "مامان! این منم."

۲۷۵. حال به این نگاه کنید. شما کدام هستید؟ آها، آها! شما کدامیک از این جانی کوچولوها را تقلید می کنید؟ شما کدام یک هستید؟ می بینید؟ یکی از آنها هستید.

۲۷۶. این یکی از آنهاست، یکی که برمی‌گردد، با اولین رخنه‌ای که می‌یابید، که البته شما به آن می‌گویید رخنه. می‌بینید؟

۲۷۷. این را با کلام خدا بسنجید و می‌بینید که درست است. کلام همه چیز را اثبات می‌کند. می‌بینید؟ همه چیز را توسط کلام اثبات کنید، عیسی چنین گفت. بله، قربان! "محکم بچسبید به آنچه که نیکوست." ^{۵۷} این دقیقاً چیزی است که او گفت.

۲۷۸. حال به آینده‌ی کلام خدا در ادوار دیگر نگاه کنید و ببینید که در کدام‌یک از این سه گروه قرار می‌گرفتید. حال فکر کنید، اگر در دوران نوح زندگی می‌کردید، اگر در دوران موسی زندگی می‌کردید، اگر در دوران عیسی زندگی می‌کردید، یا یکی از آنها، هر چه که هست؛ فقط فکر می‌کنید که در کدام‌یک از این گروه‌ها هویت می‌یافتید. امشب به این فکر کنید.

۲۷۹. پس شما حاضرید. حالا فکر کنید. این خیلی ژرف است. بالاترین حد آن را در نظر بگیرید، همین اعلام حضور فعلی شما اثبات می‌کند که آنجا در کدام گروه قرار داشتید. حال، شما داور خودتان هستید، اثبات می‌کند که چه هستید.

۲۸۰. کشیش، خادم، وقتی عیسی اعلانی را که ایمان به آن سخت بود، مطرح کرد، شما جزء کدام گروه بودید؟ کدام گروه؟ بعد از اینکه کاملاً اثبات شده بود که او کلام بود. می‌بینید؟ در عین حال که هرگز اعلانی مانند آن نشنیده بودید. "پسر انسان، اگر او را در حال صعود به آسمان، جایی که از آن آمده است ببینید، چه می‌گویید؟"

۲۸۱. شما می‌گفتید: "خوب، می‌دانم که او در کجا متولد شده است. پدر و مادرش را می‌شناسم. می‌گوید قرار است به آسمان صعود کند، جایی که از آن آمده است." این برای شما کمی سخت بوده است، نبوده قربان؟ آها! کمی زیادی برایتان سخت بوده است، قادر

به هضم آن نبوده‌اید. شاید امروز هم همین‌طور باشد. پس به آینه‌ی کلام خدا بنگرید و ببینید که کجا ایستاده‌اید. اوه! گمراه کننده‌ی انسان. هرگز این کار را نکنید.

۲۸۲. ببینید شما در حال حاضر یکی از این گروه‌ها هستید و افکار بالقوه‌ی شما، همین الآن. شما که اینجا در بین این جمعیت هستید و شما که به نوار گوش می‌کنید! این به شما اثبات می‌کند که در کدام دسته قرار دارید. این به شما دقیقاً جایی را که هستید، نشان می‌دهد. خواه یک ایماندار به کلام باشید و با آن بمانید، خواه از آن فاصله بگیرید و یا اینکه آن نوار را خاموش کنید. می‌بینید؟ این به شما می‌گوید که چه کار کرده‌اید. نمی‌خواهید به این گوش کنید و این را خاموش می‌کنید و می‌گویید: "نمی‌خواهم به آن گوش کنم." که این همان بی‌ایمانی است. می‌بینید، صبر نمی‌کنید تا آن را بیازمایید و ببینید که آیا درست است یا نه. متوجه می‌شوید؟ یا اینکه اطراف آن می‌مانید و سعی می‌کنید یک ایراد در آن بیابید؛ آن وقت نیز می‌دانید که کجا هستید. این به شما می‌گوید.

۲۸۳. خدا به ما کمک کند تا به این ایمان داشته باشیم و بر آن استوار باشیم. به آن وفادار باشیم و از کلام اطاعت کنیم، زیرا که او کلام است. به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] بیابید، بیابید دعا کنیم.

۲۸۴. پدر آسمانی عزیز! چقدر سخت است که اکنون این چیزها را بگویی و بدانی که شاید ده‌ها هزار نفر از مردم، از طریق نوار این را خواهند شنید، چرا که این نوارها به سرتاسر کشور و تمام دنیا فرستاده می‌شوند. لیکن، خداوند عزیز! این درست است، خیلی درست است. دعا می‌کنم خداوند! ابتدا قلب من را تطهیر نمایی. اوه، خداوند! مرا بیازما، مرا بیازما.

۲۸۵. بر من نظر کن، ای خداوند! من ضعیف هستم. من، من، من... من، من خسته هستم.

بسیار فرسوده و ضعیف هستم. گلویم خشک شده، لب‌هایم مثل چوب و بدنم رو به زوال است. در حال پیر شدن هستم و زمان زیادی برایم باقی نمانده. خداوندا! شاید، شاید تا زمان رفتن من دفعات زیادی از چرخش خورشید نمانده باشد.

۲۸۶. و اکنون مرا بیازما ای پدر! و اگر، اگر چیزی هست که من اشتباه انجام می‌دهم و آن را نمی‌دانم، این را بر من مکشوف ساز خداوندا! به من نشان بده. من، من اکنون آماده‌ی اصلاح همه‌ی آنها هستم.

۲۸۷. من آنجا در آینه‌ی کلام خدا، به خودم نگاه می‌کنم. کجا ایستاده‌ام؟ آیا شاهد این هستم که تصویر من انعکاس عیسیای مسیح باشد؟ آیا این کسی است که من در آینه می‌بینم؟ آیا یکی از ایمانداران عهد عتیق را می‌بینم، یا یکی از ایمانداران عهد جدید؟ آیا یک ایماندارنما را می‌بینم؟ آیا خودم را بعنوان یک بی‌ایمان می‌بینم که نمی‌ایستد تا به کلام خدا گوش کند و در عوض تفکرات فرقه‌ای را می‌پذیرد؟ آیا خودم را بعنوان کسی می‌بینم که اطراف آن می‌ماند، تا یک نقطه ضعف در آن بیابد؟

۲۸۸. خداوندا! اگر چنین است، مرا تطهیر نما، بگذار قلب من پاک و خالص باشد؛ زیرا این حیات من است. خداوندا! من... می‌خواهم که این درست باشد. هیچ احتیاجی به رفتن تا نیمه راه نیست، اگر راهی هست که باید آن را رفت؛ می‌خواهم به درستی انجام شود. پدر! نه فقط این، بلکه رهبری اشتباه مردان و زنان و کسانی که دوستشان دارم و من را دوست دارند، و گرنه در اشتباه خواهم بود.

۲۸۹. و ای پدر! اگر چیزی که من امشب تعلیم داده‌ام، درست است؛ یک کلیسای فرقه‌ای درست است، یا شورای کلیسا درست است، یا اکثریت جماعت درست است، خداوند خدا! مرا امداد کن تا آن‌قدر مرد باشم و به اندازه‌ی کافی مسیحی باشم که اشتباهم را بپذیرم و اینجا بایستم و این جماعت را به جایی بفرستم که فکر می‌کنم

درست است. من را تطهیر کن. بگذار نگاه کنم و ببینم. اما وقتی این چیزها می‌رسد، ای خداوندا! تا جایی که می‌بینم، با وجود این شکل‌ها و انکار کلام، تو می‌توانی این را به آنها بگویی و باز هم آنها می‌گویند: "خوب، این هیچ فرقی نمی‌کند. این... خدا اکنون انتظار چنین چیزی را ندارد."

۲۹۰. خداوندا! ایمان دارم که تو همان عیسی هستی. تو همان خدایی هستی که تابحال بوده‌ای. تو هنوز خدایی و تغییر نمی‌کنی. ایمان دارم که این کتاب مقدس کلام توست و ایمان دارم که تو و کلامت یک هستید.

۲۹۱. و دعا می‌کنم، ای خداوندا! که از روح قدوست به ما عطا کنی، تا کلام را برای ما زنده سازد، تا قوت زنده کردن را به ما ببخشد؛ که یک روز، وقتی این حیات به انتها می‌رسد و کار تو با ما تمام شده است، ما زنده شده و به آسمان صعود کنیم، جایی که بودیم، در افکار خدا، پیش از بنیان عالم. خداوندا! این را عطا کن.

۲۹۲. گناهان ما را بیامرز، ای پدر! اگر هر مرد و زنی اینجا ایستاده باشد که در گروهی به غیر از آن ایمانداران راستین باشد، خداوندا! امشب قلب آنها را تطهیر نما. اگر کسی به این نوار گوش می‌کند و یا گوش خواهد کرد، برای تطهیر قلبشان دعا می‌کنم که قلبشان را پاک سازی. خداوندا! نمی‌خواهم گمگشتگی آنها را ببینم. خدایا! دعا می‌کنم تا کمکمان کنی درک کنیم که یک اشتباه باعث جبران و اصلاح یک اشتباه دیگر نمی‌شود. تنها یک راه برای انجام آن وجود دارد و آن هم برداشتن هر دو آنها از سر راه است. و دعا می‌کنم، پدر! که امشب این را به واسطه‌ی خداوندان عیسای مسیح، عطا نمایی.

۲۹۳. می‌خواهم که با سرهایی خم شده و قلب‌های متواضع چند لحظه صبر کنید.

۲۹۴. وقتی در کودکی رویای جهنم و خوف و وحشت آن را دیدم، پس شاید در این

مورد اشتباه کنم. شاید این فقط یک هشدار بوده باشد؛ شاید، نمی دانم. به نظر می رسید در جایی بودم. بسیار طبیعی بود. سپس چند وقت قبل قلمرو برکت یافتگان را دیدم.

۲۹۵. وقتی در قلمرو گمگشتگان بودم، فریاد می زدم: "اوه، خداوندا! اجازه نده یک نفر هم به اینجا بیاید." نمی توانید، هیچ زبانی نیست که بتواند آن ترس را توصیف کند. امکان ندارد بتوانم برایتان بگویم. اگر به وجود یک جهنم سوزان و پراز آتش و گوگرد اعتقاد دارید، این می تواند مانند یک چراگاه سرسبز و خنک در کنار آن باشد که همیشه ترس از بودن در آن شرایط و بدبختی در آن وجود دارد.

۲۹۶. و اگر می توانستم در مورد چیزهایی با شما سخن بگویم که فراتر از درک بشری است، باز هم نمی توانستم جایگاه برکت یافتگان را توصیف کنم، چقدر آرام! هرگز نمی میرید. هرگز پیر نمی شوید. هرگز بیمار نمی شوید. همیشه جوان هستید. همیشه سلامت هستید و هرگز نمی میرید. حیات ابدی در برکت جوانی و دیگر هیچ گناهی وجود ندارد. اوه! هیچ راهی نیست که... بتوانم این را توصیف کنم.

۲۹۷. حتی پولس رسول گفت: "نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است و نه به قلب هیچ انسانی خطور کرده است."^{۵۸} حتی نمی توانید درکش کنید، هیچ راهی برای توصیف آن نیست. "آنچه خدا برایشان دارد، در خزانه که او را دوست دارند."

۲۹۸. و اینکه، همان طور که مطمئناً درست است، هم جماعت حاضر در اینجا و هم آنانی که به نوار گوش می کنند، تصور کنید که امشب در یکی از این گروه ها هستیم. حتی اگر ایمانداران راستین هستیم... این را با کلام بسنجیم. اگر کلام سخن مشخصی را گفت و کلیسا چیز متفاوتی را گفت، کدام را بر می گیرید؟ به آینه‌ی کلام خدا بنگرید و ببینید در کدام گروه ایستاده‌اید. هم شما و هم کسانی که اینجا نیستند، اگر جزء آن

دسته از ایمانداران راستین نیستید، آیا می‌توانم برایتان دعا کنم، تا در آن دسته‌ی ایماندار قرار بگیرید؟

۲۹۹. و آیا با سرهای خم شده، قلب‌های متواضع و با چشمان بسته در حضور خدا همین را می‌طلبید؟ می‌دانید، گاهی اوقات مردم کمی می‌ترسند که مثلاً دستشان را بلند کنند، از همسایه‌شان می‌ترسند... کسانی که نباید به این صورت باشند، اما آنها، آنها باید بلند شوند و بگویند: "من، من در اشتباه هستم. من در اشتباه هستم."

۳۰۰. "هر که خود را بپوشاند، برخوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت."^۹ می‌بینید؟ گناه چیست؟ «بی‌ایمانی». بی‌ایمانی به چه چیزی؟ «کلام».

۳۰۱. حال، اگر شما در آن دسته نیستند و چیزهایی هست که در کتاب مقدس می‌بینید... ولی با فکر خودتان نمی‌توانید آن را به راحتی درک کنید، شما فقط... می‌دانید که کتاب مقدس چنین گفته است، اما نمی‌توانید این را درک کنید، پس فقط بگویید: "خداوند! بگذار این را درک کنم. تو را اطاعت خواهم نمود."

۳۰۲. ممکن است دست خودتان را بلند کنید و بگویید: "وقتی دعا می‌کنیم، من را به یاد بیاور." خدا به شما برکت بدهد. این خوب است. می‌بینید؟

۳۰۳. واقعاً به آن فکر کنید: "آیا در کتاب مقدس چیزی هست که من ندانم؟ متأسفانه باید خودم را در یکی از این دسته‌ها بیابم. شاید خود را در دسته‌ی آن هفتاد نفر بیابیم که... یک چیزی هست که من... برای من بسیار سخت است که درک کنم، خدا چگونه این کارها را انجام می‌دهد؟ چطور می‌توانست باشد؟ چطور عیسی می‌توانست همان باشد؟ این امور چگونه است؟ من، من این را درک نمی‌کنم. می‌خواهم این را درک

کنم. می‌خواهم به این ایمان داشته باشم. و خداوند! بی‌ایمانی من را امداد کن. می‌خواهم، می‌خواهم جزئی از آن باشم. می‌خواهم در کلام سهیم باشم. این را در خود می‌خواهم."

۳۰۴. "اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلید که برای شما خواهد شد."^{۶۰} می‌دانیم که این درست است. ببینید، «اگر بمانید»، نه در داخل و نه در خارج، بلکه «اگر در من بمانید». و او کلام است "و این در شما بماند، آنچه خواهید بطلید که برای شما خواهد شد."

۳۰۵. "هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد. حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است." اما آیا می‌توانید ابتدا کلام را بپذیرید؟ می‌توانید کلام را بپذیرید، تمام کلام، تمام مسیح را؟ مسیح، کلام مسح شده است. او کلام است، مسح شده.

۳۰۶. مسیح به معنی «مسح شده» است. کلام مسح شده برای آن روز آشکار شده، منجی، رهاننده، این زمانی است که باید می‌آمد و او فرد مسح شده‌ای بود که باید آن جایگاه را می‌گرفت.

۳۰۷. حال این روح‌القدس در ایام آخر است، برای تالو نور شامگاه، برای بازگرداندن و احیای ایمانی که توسط فرقه‌ها پایمال شده است. او فرقه‌ها را محکوم نموده و به ایمان اصلی باز می‌گردد؛ با ایمان به کتاب مقدس راستین، به کلام راستین. با ایمان به هر کلمه‌ی آن، نه افزودن به آن و وادار کردن آن، به گفتن این و گفتن آن. فقط آن گونه که گفته شده است، بگوید. او می‌خواهد که شما به همان صورت به آن ایمان داشته باشید.

^{۶۰} انجیل یوحنا ۷:۱۵

۳۰۸. آیا کسی هست که تابحال دستش را بلند نکرده باشد و اکنون بخواهد دستش را بلند کند و بگوید: "خدایا! من را به یاد بیاور."؟

۳۰۹. خدا به شما برکت بدهد، خانم! خدا به شما برکت بدهد، خانم جوان! خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد، دوست کوچک! خدا به شما برکت بدهد، خواهرم! "او را می‌خواهم." و خدا به شما برکت بدهد، خواهر! سمت راست من! خدا به شما برکت بدهد. در آن پشت! "می‌خواهم..." و خدا به شما برکت بدهد، مرد جوان! و شما خواهر، در اینجا! شما برادر، در این سمت! خداوند به شما برکت بدهد. خدا به شما که آن پشت هستید! برکت بدهد. مرا به یاد آور، ای خداوند!

۳۱۰. حال یادتان باشد، شما دستتان را به سمت من بلند نمی‌کنید، بلکه به سمت او. درست پشت سر من، خداوند دستان شما را می‌بیند. حتی اگر من نبینم، او این را می‌بیند. او قلب شما را می‌شناسد. او می‌داند که چه چیزی آنجا می‌تپد. او هدف شما را می‌شناسد. او می‌داند که نیت شما برای آن هدف چیست. خدا به شما برکت بدهد، برادر!

۳۱۱. یک نفر دیگر. "می‌خواهم به تمام کلام ایمان داشته باشم." خدا به شما برکت بدهد. بسیار خوب. خدا به شما برکت بدهد. مرا امداد کن، خداوند! مرا امداد کن. خداوند دستان شما را می‌بیند. بله قربان! همین است. چیزهایی هستند که من نمی‌توانم درک کنم. من، من نمی‌خواهم بی‌ایمان باشم. هر چند که آنها را درک نکنم، می‌خواهم در هر صورت به آن ایمان داشته باشم. خداوند خدا! حاضریم که بگوییم اینجا هستیم و می‌خواهم ایمان داشته باشم. بی‌ایمانی مرا امداد نما، خداوند! خدا با شما باشد. خدا به شما برکت بدهد. دست‌های خیلی خیلی زیادی بلند شده و همچنان در حال بلند شدن است.

۳۱۲. می‌گویید: "برادر برانهام! آیا این کمک می‌کند؟" یک بار با یک هدف درست و راستین دستتان را بلند کنید و ببینید چه احساسی دارید.

۳۱۳. شما شهادت داده‌اید که چیزی در زندگیتان هست؛ می‌دانید، یک چیز کوچکی هست که نمی‌خواهید آنجا باشد، اما در هر صورت آنجاست. می‌خواهید بدانید که این چطور اتفاق افتاده. و خداوند! اجازه نده که یک یهودا باشم. نگذار تا دنباله رو یک پیغام باشم، به امید اینکه یک روز یک شکاف یا رخنه نمایان خواهد شد. اوه خداوند! من نه. بگذار تا من با کلام تو بمانم. می‌بینید؟ و شاید من یک بی‌ایمان باشم که خیلی راحت فکر می‌کند، خوب اگر، اگر... خوب، چرا سایر آنها چنین نمی‌گویند؟ می‌بینید؟ من نمی‌خواهم مثل آن هم باشم. می‌خواهم ایماندار باشم. می‌خواهم. کلام خدا را برای این زمان می‌دانم و خدا را در آن می‌بینم. خداوند! مرا بخشی از آن کلام بگردان، مرا جزئی از آن بساز. می‌خواهم بخشی از آن باشم. خداوند به شما برکت بدهد.

۳۱۴. حال دعا کنیم. هر فردی برای خودش دعا کند و من برای شما دعا می‌کنم. می‌دانستید که ما... یک روز قرار نیست که دیگر اینجا با هم باشیم، شاید برای مدتی. بعضی از ما گرفته می‌شوند و ما با هم نخواهیم بود. برخی از ما هستند که... برخی از ما در حال پیر شدن هستیم. برخی از ما... نمی‌دانیم، حتی جوانان می‌میرند. در هر سنی می‌میریم. باید از هم جدا شویم و این امور باید انجام شود. نمی‌توانید بر حسب تصادف به آنجا برسید، باید مادامی که در سلامت عقل هستید، بیایید.

۳۱۵. می‌گویید: "خوب قبل از مرگم، اگر بتوانم این را می‌بینم." نه، این کار را نکنید. شاید در آن زمان حتی سلامت عقلی نداشته نباشید. ممکن است قبل از اینکه به خانه برسید، در یک تصادف کشته شوید. ممکن است در یک حمله‌ی قلبی فوت شوید. نمی‌دانیم چه اتفاقی قرار است بیفتد، فقط خداست که آن را در اختیار دارد. من اطمینان ندارم.

۳۱۶. افرادی را خارج از ساختمان می‌بینم که دستشان را به پنجره گرفته‌اند. می‌بینید؟ بله، خدا به شما برکت بدهد.

۳۱۷. من، من می‌خواهم که درست باشم. من، من، من می‌خواهم که درست باشم. و حال، بیایید این را درست کنیم. اکنون، همین حالا، فقط شما می‌توانید برای یک بار این را درست کنید، از اعماق قلبتان، اگر صادقانه بگویید: "خداوند عیسی! مهم نیست این چیست یا دیگران چه می‌گویند، کلام تو در زندگی من در جایگاه اول خواهد بود. این را در زندگی خود می‌خواهم. تو کلام هستی. کتاب مقدس چنین می‌گوید و من ایمان دارم که کتاب مقدس کلام خداست. و من دگم‌ها و اعتقادات نامیه‌ها را می‌شناسم که به آن وارد شده‌اند و این را به یک مشت ریاکاری تبدیل کرده است. خداوندا! مرا از چیزهایی مثل آن پاک بگردان و بگذار از آن تو باشم. دست‌هایم را به سوی تو برمی‌افرازم، قلبم را به سوی تو برمی‌افرازم، صدایم به سوی تو، دعایم به سوی تو. خداوندا! بر من رحمت کن."

۳۱۸. و ای خداوندا! دست‌های من نیز افراشته شده است. اوه خداوندا! مرا از هر بی‌ایمانی پاک بساز.

۳۱۹. هر چند شاید قوتی به من ندهد که مثل خونخ راه بروم و مجبور به تجربه‌ی مرگ نباشم، بلکه فقط یک راه رفتن بعد از ظهر با او و بعد به خانه رفتن با او باشد، اما خداوندا! ایمان دارم که این اتفاق خواهد افتاد، چون می‌دانم که ربوده شدن باید در ایام آخر رخ دهد و کار باید کوتاه گردد.

۳۲۰. و پدر! تقویم ما چنین می‌گوید، سی‌وشش سال دیگر کار تمام خواهد شد؛ و تو در طی این زمان خواهی آمد و پس از آن جان دیگری نجات نخواهد یافت. و بعد توسط تاریخ نگاران و افرادی که چنین چیزهایی را جستجو می‌کنند به ما گفته شده که ما مسلماً سال‌های خیلی خیلی زیادی از آن جلوتر هستیم. شاید تنها پانزده یا بیست سال باقی مانده باشد. آنها به ما می‌گویند، طبق تقویم ما، تقریباً در آنجا هستیم.

۳۲۱. خداوندا! می‌توانم جایی را ببینم که دیگر هیچ امیدی باقی نمی‌ماند که... اگر آنها شروع به ریختن بمب‌هایشان بر یکدیگر بکنند، خداوندا! نبردی پیش رو نخواهد بود. آنها، آنها یکدیگر را نابود خواهند ساخت و خداوندا! این در آنجاست و کتاب مقدس می‌گوید که تمام آسمان‌ها و زمین در آتش خواهد بود. خداوندا! نمایان شدن آن ساعت را می‌بینم.

۳۲۲. به ترور رئیس جمهور فکر می‌کنم و بعد می‌بینم که آن مرد شرور دیگر، وارد می‌شود؛ بدون اینکه اجازه بدهند آن مرد دادگاهی داشته باشد. او را در کمال خونسردی می‌کشد. اوه، خداوندا! این هم به اندازه‌ی همان دیگری گناهکار است. آنها حق ندارند این کار را بکنند. شیطان در کشور ما، قرار بود این یک کشور مسیحی باشد، خداوندا! چه نمونه‌ی ضعیفی از مسیحی هستیم. ما را ببخش خداوندا! گناهمان را ببخش.

۳۲۳. ما را امداد کن ای خداوندا! خصوصاً کلیسایت را، کسانی که در بدن روحانی مسیح تعمید یافته‌اند. تو چنین گفتی: "این روح است که زنده می‌کند." و همان‌طور که پسر انسان صعود کرد، بدنش نیز می‌بایست صعود کند. او سر است و کلیسای او بدن است. اوه خداوندا! این سر است که بدن را هدایت می‌نماید. بگذار تا رهبری کلام، بدن مسیح را هدایت نماید و من جزئی از آن بدن باشم، خداوندا!

۳۲۴. برای کسانی دعا می‌کنم که دستشان را بلند کردند. تمام کسانی که حاضرند و آنهایی که به این نوارها گوش می‌کنند. خداوند خدا! خالصانه دعا می‌کنم. آنها را به داخل بیاور خداوندا! به قلب آنها نگاه کن. می‌دانی که آنها چه هستند. اما بعنوان خادم تو، برای این قوم شفاعت می‌کنم، خداوندا! من، من آنها را دوست دارم؛ آنها را دوست دارم.

۳۲۵. و این، این را فقط به این دلیل انجام می‌دهم، چون احساس می‌کنم انجام این کار، مأموریت تو برای من است. پس ای پدر! اینجا هستم و با تمام توانم تلاش می‌کنم...

اشتباهات کوچکم را ببخش، خداوند! دعا می‌کنم به من قوت عطا کنی، تا بتوانم این را برای قوم، روشن‌تر بسازم.

۳۲۶. حال، امشب در این خیمه با ما باش. به کسانی که امشب دستانشان را بلند کرده‌اند، نظر کن. مرا تفتیش نما و بسنج، اوه ای خداوند! و اگر اشتباهی در من هست، مرا پاک بساز پدر! این را عطا کن. این کلیسا را تطهیر نما.

۳۲۷. همه‌ی ما را تطهیر نما، خداوند! تا کلام در بین ما مجسم شده و در این دوران بر جهان آشکار شود. این را عطا کن، پدر! چون این را به همراه خودم و این موضوع، با این جماعت، با کلام و وعده‌ی تو، برای نجات جان‌هایمان به نام عیسی مسیح، تقدیم می‌کنم. عطا کن، ای خداوند!

۳۲۸. باشد تا قوت خدا بر ما قرار گرفته و ما را مسح نماید، همه‌ی ما از شبان گرفته تا دربان، هر کسی که اینجا حاضر است. باشد تا روح‌القدس بیاید و جایش را در قلب ما بگیرد و هر وعده‌ی خدا را گرفته و بر ما مکشوف سازد که کلام تو حقیقت است. به نام عیسی دعا می‌کنم.

۳۲۹. و حال با سرهای خم شده، «آواز منجی‌ام را...» از نوازنده‌ی ارگ هم می‌خواهم اگر ممکن است قطعه‌ای از سرود «آواز منجی‌ام را می‌شنوم، هر جا هدایت‌کنند، خواهم رفت» را برای ما بنوازد. «هر جا هدایت‌کنند، خواهم رفت».

آواز منجی‌ام...

(او چیست؟ کلام.)

آواز منجی‌ام را می‌شنوم

آواز منجی‌ام را می‌شنوم

(حال، دگم‌ها و کارهای خودتان را انکار کنید.)

صلیب را برداشته و...

۳۳۰. "و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد." ^{۶۱}

هر جا هدایت‌م کند، خواهم رفت

(به کتاب مقدس بازگردید، جایی که او هدایتتان خواهد نمود.)

هر جا هدایت‌م کند، خواهم رفت

هر جا هدایت‌م کند، خواهم رفت

با او...

(اگر به سمت حوض تعمید است، در نام او؛ اگر به سمت مذبح، تا از عار خویش رها شوم.)

تمام راه با او خواهم رفت

۳۳۱. [برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه‌ی «هر جا هدایت‌م کند، خواهم رفت.»]

او از داوری‌ها...

(این همین الآن است.)

با او...

۳۳۲. شما در کدام سمت هستید؟ اگر قرار باشد اکنون داوری شوید، در بازتابان در

کتاب مقدس، در آینده‌ی خدا چه می‌بینید؟

^{۶۱} انجیل متی ۲۸:۱۰

با او، تمام راه با او...

۳۳۳. من با کلام خواهم رفت، مهم نیست به چه بهایی باشد. از داوری‌های خدا عبور خواهم کرد، اگر باید یکی از این جایگاه‌ها را بگیرم، مرا یک ایماندار بساز. درست در کلام.

با او، تمام راه با او خواهم رفت

هر جا هدایت کند...

۳۳۴. حال به این فکر کنید، خیلی دقیق «او هدایت می‌کند...».

دسته‌ی اول ایمانداران هستند، سپس ایمانداران ظاهری (ایماندارنما) و بعد بی‌ایمانان. حال این موضوع کامل است. اما با همان اطمینانی که ما امشب اینجا نشستیم، آن گروه همیشه با هم جمع می‌شوند. هر جایی که قوم جمع می‌شود، این گروه را می‌یابیم، همیشه یافته‌ایم و احتمالاً تا زمان آمدن خداوند، همواره خواهیم یافت. و می‌خواهیم امشب، وقتی از این سه گروه صحبت می‌کنیم، خودمان را در آن تصور کنیم و ببینیم که در کدام دسته قرار داریم.

William Marrion Branham

Three Kinds Of Believers

Jefersonville, Indiana

64-1124E